

پیش به سوی اتحاد سراسری شوراهای زحمتکشان!  
برای تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی!  
زنده باد حکومت کارگران و دهقانان!

# چهار باد خرد

صدای حزب کارگران سوسیالیست

دوره سوم - شماره ۵

نیمه دوم خرداد ۱۳۶۰

قیمت ۲۰ ریال



## گودتا و مقاومت

راهپیمایی

ص ۱

تحلیلی بر لایحه بودجه

ص ۱۴

شیوه پرولتری و

شیوه لیبرالی مبارزه

ص ۶

مانور بزرگ بورژوازی

ص ۷

قطعه نامه دبیرخانه متحده بین الملل چهارم

لهستان - پیشروی جنبش نوده‌ای و ضد حمله بوروکراسی

ص ۹

# کودتا و مقاومت

اگر کودتائی که اخیراً آغاز گشته است تا به آخر پیروز شود، و براهداف واقعی خود دست یابد، لایحه مقاص قانون اساسی این مملکت خواهد شد. یعنی آنکه جواز قتل هر زحمتکش مبارز ایرانی را بدست مرتجعین و فالانژها خواهد داد. خفقانی که بر این مملکت تحمیل خواهد شد تنها با فجایع دوران هیتلری قابل مقایسه خواهد بود.

ساده لوحانه خواهد بود اگر تصور شود که این کودتا تنها یا اساساً بر علیه بنی صدر صورت گرفته است. خیر! آنچه ارتجاع را به لرزه انداخته بنی صدر و برنامه های او نیست، بلکه توده زحمتکش و مبارزی است که از روحانیت و ارتجاع حاکم بریده است و برای انجام مبارزات خود بر علیه ارتجاع حاکم بعزت فقدان رهبری انقلابی با نفوذ در جامعه، به بنی صدر روی آورده و پشت سر رئیس جمهور جبهه بسته است. بستن دست و پای بنی صدر قدم اول است در جلوگیری از سازمان یافتن مبارزات زحمتکشانی که پشت سر رئیس جمهور جبهه بسته اند. تلاشی کردن کلیه مبارزات و تشکیلات زحمتکش و قلع و قمع کلیه سازمان های سیاسی مخالف و عناصر مبارز در میان زحمتکشان قدم بعدی خواهد بود. لایحه قضایی به همین منظور تدوین گشته است.

مرکزی ترین مسئله مبارزه طبقاتی امروز مقاومت در مقابل کودتائی است که بحریان افتاده است. باید اذعان داشت که زحمتکشان ما آمادگی مقابله با این کودتا را ندارند و هنوز هم عکس العملی را که در خور آنست در مقابل آن نشان نداده اند. و علت آنهم روشن است. از همان زمانی که موج جدید حملات حزب حاکم آغاز گشت (به اسفند پارسال بومی گردد) مبارزه ای جدی برای آگاه کردن توده ها و زحمتکشان از برنامه کودتا، ضرورت آمادگی برای مقابله با آن، و برای ساختن تشکیلات منسجم و رزمنده زحمتکشان آغاز نشد. هنگامی که از چندین ماه پیش مبارزه بر علیه حزب حاکم شروع به گسترش کرد، و روز به روز پایه های آن در میان زحمتکشان وسیع تر می شد، کاملاً آشکار بود که

حزب حاکم دیر یازود به شدیدترین و خشن ترین وجهی و با تمام قوا به سرکوب آن خواهد پرداخت. این مبارزات عملاً به گرد هم آیی های وسیع در سخنرانی های رئیس جمهور و تظاهرات بعد از آن (و برخی مبارزات کم و بیش پراکنده سازمان مجاهدین) محدود شده بود. حال آنکه مبارزه بر علیه ارتجاع حاکم که با در نظر گرفتن ماهیت ارتجاع حاکم بر ایران، مبارزه مرگ و زندگی است بهیچوجه نمی تواند بصورت پراکنده و گاهگاهی جلو برود. بلکه باید متکی بر سازمان دهی و تشکیلات منسجم زحمتکشان باشد. و بر اساس آن زحمتکشان قاطع ترین نیروهای ضد ارتجاع هستند. بتوانند خود در مقابل حملات آن مقاومت کنند. و نیروهائی که در رهبری مبارزات اخیر بودند، اگر واقعا می خواستند آن مبارزه را قاطعانه جلو ببرند می باید قاطعانه و با تمام قوا و بدون فوت وقت به ساختن شوراهای و تشکیلات زحمتکشان و کمک به گسترش آنها و آماده کردن زحمتکشان برای مقابله با کودتا می پرداختند.

مبارزه طبقاتی نهایتاً مبارزه مرگ و زندگی است و سازش پذیر نیست. ولی نیروهائی که در رهبری مبارزات اخیر بر علیه ارتجاع قرار داشتند، می کوشیدند تا آنجا که ممکن است کار را از طریق سازش به جلو ببرند، پذیرش هیئت سه نفره از طرف بنی صدر، و نامه مجاهدین به "امام" روشن ترین نمونه های چنین سیاستی هستند.

در اینجا روی سخن ما با آقای بنی صدر نیست، که در هر حال سیاستمداری بزرگوار است و نه مایل و نه قادر به سازماندهی مستقل زحمتکشان است. هر جا که زحمتکشان با پیش گذارند، او به ناچار پای خود را پس می کشد. روی سخن ما با مجاهدین است، که چرا درست آن زمانی که می باید به توده ها هشدار می دادند، که: "ارتجاع حاکم در فکر کودتاست، خود را آماده کنید"، به "امام" نامه نوشتند و تقاضای مذاکره کردند؟ آیا این کار منحرف کردن اذهان زحمتکشان از مسئله مرکزی مبارزه نیست؟ آیا مخدوش کردن ماهیت ارتجاع

نیست؟ چرا در مبارزات خود ضرورت سرنگون کردن این رژیم را با قاطعانه ترین شکل مبارزه برای توده ها توضیح ندادند، و توده ها را به برنامه سرنگونی ارتجاع مسلح نکردند؟ مگر با ارتجاع آنهم چنین ارتجاعی شوخی هم می شود کرد؟

مسئولیت این امر که زحمتکشان آماده مقاومت نبودند، و تاکنون مقاومت موثری سازمان نیافته است، قبل از هر چیز با رهبری های موجود است که امروز با ضربات پیاپی ای که ارتجاع حاکم بر پیکرشان وارد می کند، طعم تلخ سازش را احساس می کنند. و این مهمترین درس موج مبارزات اخیر (که در تظاهرات ۱۴ اسفند و تظاهرات بعدی سازمان مجاهدین در تهران به اوج خود رسید) می باشد و امیدواریم از این طعم تلخ سازش درسی هم بگیرند. مخصوصاً مجاهدین که امروز بر سر دوراهی هستند: یا روی آوردن به مبارزه قاطعانه برای سرنگون کردن ارتجاع، یا نابود شدن زیر چرخ های کودتا.

ولی امروز توازن قوای اجتماعی برای سرنگون کردن ارتجاع آماده است. زحمتکشان آماده اند، تنها باید چشم انداز مبارزه را برای آنها روشن کرد، به آنها برنامه چشم انداز داد، آنها را بداخل مبارزه ای متحد و سازمان یافته کشید.

اولین ضرورت در مورد مبارزه قاطع با ارتجاع و طبیعتاً مبارزه قاطع با کودتای کنونی درک این مطلب است که باید از ارتجاع حاکم و طبقه حاکم قاطعانه برید، و به سازمان دادن مبارزه مستقل زحمتکشان بر علیه کل نظام موجود روی آورد. انجام ندادن قاطعانه این برش بزرگترین لطمه را به مبارزات خواهد زد.

نمی توان گفت که "من قانون اساسی ارتجاع را قبول دارم و برای اجرای واقعی آن مبارزه می کنم" چون با اینکار اولاً چشم انداز انقلابی (که محرک اصلی است) از توده ها گرفته می شود. و ثانیاً همان قانون اساسی بزرگترین و موثرترین حربه در دست ارتجاع خواهد شد. مگر بنی صدر را با چماق قانون اساسی نکوبیدند؟ نمی توان گفت "من ولایت فقیه

را قبول دارم، ولی بر علیه ارتجاع مبارزه می کنم". چون ولایت فقیه خود سنگین ترین چماق برای کوبیدن زحمتکشان است. آخر مگر فقیه از ارتجاع جداست. در اینجا مقصود از ارتجاع چیست؟

در اینجا بد نیست به برخی دلایلی که برای سازش و مباحثات ذکر شده است توجه کنیم. مسئله اول مسئله جنگ است. اینطور استدلال می شد که در شرایط جنگی نباید به اختلافات دامن زد. ولی کسانی که کوچکترین اطلاعاتی از اوضاع جبهه ها دارند می دانند مسوولیت شکست های ایران تاکنون همه و همه بر دوش ارتجاع حاکم است. و هرچه مبارزات زحمتکشان قوی تر و قاطع تر و ارتجاع حاکم در مقابل آن ضعیف تر باشد، شرایط بسیج رزمنده تر نیروها در جبهه فراهم تر و روحیه رزمندگان جبهه برای جنگ مناسب تر است. مبارزه قاطع بر علیه ارتجاع حاکم نه تنها به موقعیت ما در جنگ لطمه نمی زند بلکه آنرا قوی تر می کند.

سپردن سرنوشت جبهه ها بدست ارتجاع حاکم همان چیزی است که شرایط بدترین شکست ها و سازشها را فراهم می کند (نمونه های مبارزات حضرات با امریکا را که دیدهایم). تنها راه پیروزی در جنگ، و بر علیه تمام حملات امپریالیزم ایجاد شوراهای واقعی و سراسری سربازان، کارگران و کلیه زحمتکشان، و اتحاد این شوراهای برای بسیج سراسری نظامی است. بدون این تشکیلات سربازان تنها به گوشت دم توپ و ابزار سازش و ولتمداران تبدیل می شوند. راه پیروزی در جنگ مبارزه بر علیه سیاست های سرکوب و خفقان ارتجاع حاکم است، نه تسلیم شدن در مقابل آن.

مسئله دیگری که باید به آن توجه داشت اینست که راه جلوگیری از تشنج های عمیق و سراسری و منفجر شدن تضاد های درون جامعه تسلیم به ارتجاع نیست. کاملاً برعکس، تسلیم به ارتجاع شدیداً به همه اینها دامن می زند. تشنج های عمیق و تحلیل برنده دقیقاً در شرایطی پیش می آید که زحمتکشان از تشکیلات وسیع مبارزه، آگاهی طبقاتی و همبستگی

# راهپیمایی



مسئلهٔ مراجعه به آراء عمومی يك مسئله مهم روز است. نه از آن جهت که نیروهایی با نفوذ توده‌های، چون مجاهدین و رئیس‌جمهور آن را مطرح کرده‌اند. بلکه به این دلیل که برنامه کودتای ارتجاع حاکم روز به روز آشکارتر می‌گردد، و امروز، بیش از هر زمان دیگر ضروری است که زحمتکشان آزاده خود را، در مقابل سیاست‌های ضد مردمی و ورشکسته ارتجاع حاکم و مخصوصاً برنامه کودتای خزندوای که در ظاهر بر علیه رئیس‌جمهور، ولی در واقع بر علیه مردم در حال شکل گرفتن است به نمایش بگذارند و بیان کنند. این خود به تنهایی ضربه‌ای خرد کننده بر پیکر ارتجاع حاکم خواهد بود. ارتجاع حاکم حملات پیاپی خود به مردم ایران را در جهت تثبیت هرچه بیشتر خفقان و استبداد، تحت لوای قانونیت، قانونیتی که از مردم گرفته است انجام می‌دهد. مراجعه به آراء عمومی نشان خواهد داد که اکثریت عظیم مردم ایران، رژیم کنونی را بیش از هر چیز و ضد مردمی می‌دانند و خواهان سده‌ها آن هستند. این امر نه تنها اعتماد به نفس توده زحمتکش را در مبارزه خود علیه ارتجاع حاکم افزایش خواهد داد، بلکه حربه نیرومندی را از دست رژیم خواهد گرفت. رژیم کنونی، تا حدود زیادی متکی بر عوام فریبی، و تشبیه تا حدودی متکی بر زور سرنیزه است (ابزارها و تشکیلات سرکوب طبقاتی رژیم هنوز مانند رژیم شاه تثبیت نشده‌اند). مراجعه واقعی به آراء عمومی برای همیشه اثبات خواهد کرد که رژیم، در اجراء سیاست‌های مرتجعانه خود، مستقیماً رو در روی زحمتکشان قرار دارد و بر علیه آنان، در جهت منافع شخصی سرمایه‌دار و اربابان آنها عمل می‌کند. عوام فریبی رژیم متلاشی خواهد شد. و این يك پای ارتجاع حاکم را لنگ خواهد کسرد. بی‌جهت نیست که تا زرمه و فراندم از گوشه و کنار بلند شد، ایادی

رژیم سخت به وحشت افتادند، و سریعاً عکس العمل نشان دادند. ولی فراندم، آنطور که تاکنون مطرح شده است پاسخگوی مسئله مراجعه به آراء عمومی نیست. رئیس‌جمهور، امروز که بعد از سازه‌سازی که از ترس توده‌ها، با امام امت کرد (قضیه هیات سه نفره و غیره) حملات حزب از هر سو بر او متمرکز شده‌اند، برای ترساندن مخالفان خود مسئله فراندم را مطرح کرده است. ولی از همان اول چیزی که در پیشنهاد او روشن نبود این بود که فراندم بر سر چه موضوعی و این که فراندم چگونه باید برگزار شود. و همین دو برای نشان دادن جدی نبودن رئیس‌جمهور کافی بود. و عقب نشینی بعدی او و محول کردن تصمیم فراندم به مجلس این را نشان داد.

علت تزلزل رئیس‌جمهور (و البته سران نهضت آزادی)، در این مورد کاملاً روشن است. اینها همه خود در تشکیل و تثبیت رژیم ارتجاعی کنونی سهیم بوده‌اند. آقای بازارگان خود در پایه گذاری ارتجاع حاکم نقش بسیار مهمی داشت. در همان زمانی که ایشان در تلویزیون سر مردم را با جوك‌های کریم شیرهای گرم می‌کردند، قشریون حزب جمهوری اسلامی مشغول ساختن و تحکیم پایه‌های رژیم کنونی بودند. انتخابات ریاست جمهوری، که آقای بنی‌صدر در آن انتخاب شد، خرد بر اساس سلب حاکمیت از مردم صورت گرفت. اگر از جو عمومی غیردموکراتیک بگذریم، همان سکوت آقای بنی‌صدر در عمل، در مقابل حذف پخش اعظم گاندیداهای مستقل، منجمله سعید رجوی، بی‌انگرایانست که ایشان خود در سلب حق اعیان حاکمیت مردم شریک شدند (در مقابل آن عملاً سکوت کردند)، و بر اساس آن انتخاب شدند. اینها شریک همان غافل هستند و بهمین دلیل هم در مبارزه با آن جدی نیستند.

ولی حالا که روحانیت حاکم، بعد از تحکیم پایه‌های خود در دولت، تاخت و تاز را به هر آنچه مستقیماً وابسته به خودش نیست منجمله حضرات "لیبرال" آغاز کرده است، ناگهان به یادشان افتاده که رژیم حاکم يك رژیم مردمی نیست. و به بن بست رسیده است چرا؟ چون می‌خواهد رئیس‌جمهور را حذف کند، و با رئیس‌جمهور هماهنگی ندارد. ولی واقعا اعتقاد به اینکه بن بست رژیم کنونی، به علت هماهنگ نبودن آن با رئیس‌جمهور یا عدم هماهنگی رئیس‌جمهوری با سه قوه است، اعتقادی واقعاً ساده لوحانه است. بن بست رژیم کنونی تنها يك ریشه دارد، و آن اینکه بر اساس سلب حاکمیت سیاسی از مردم زحمتکشان، تحمیل حاکمیت و اربابان آنها بر زحمتکشان ایجاد شده است. بن بست رژیم کنونی، بن بست سرمایه‌داری ایران و دیکتاتوری سرمایه‌داری ایران که در یکی از فجیع‌ترین بحران‌های تاریخ خویش دست و پا می‌زنند. ریشه اصلی فجایعی که بعد از انقلاب تاکنون شاهد آن بوده‌ایم چیزی نیست جز کوشش‌های دولت برای حفظ و بازسازی مناسبات سرمایه‌داری، بعنوان مناسبات تولیدی غالب. تحمیل خفقان و دیکتاتوری برای حفظ سرمایه‌داری و جلوگیری از متلاشی شدن آن در مقابل حملات توده زحمتکشان. دولت همواره، دولتی طبقاتی است برای حفظ مناسبات تولیدی معین، و منافع طبقاتی معین. دیکتاتوری روحانیت در ایران، دولتی است که رسالتش حفظ سرمایه‌داری در حال احتضار و دفاع از منافع سرمایه‌داری است که انقلاب با خطر نابودی روبرو می‌شود. دولت ساخته است. هرچه مناسباتی که دولت از آن دفاع میکند پوسیده تر باشد، دیکتاتوری طبقاتی به ناچار خشن تر، عریان تر خواهد بود. امروز در ایران دفاع از سرمایه‌داری یعنی نگاه داشتن جامعه در شرایط بیکاری عظیم و فزاینده، در حالت فقر و فلاکت عمومی، یعنی تحمیل تورم بی‌حساب یعنی دفاع از بازار سیاه و چپاول بی‌حساب مشتری سرمایه‌دار از يك طرف، و قحطی، گرانی و گرسنگی توده‌ها از طرف دیگر. حفظ

بغایت ارتجاعی و جنایت پیشه لازم دارد. و این مقام برای ارتجاع حاکم برآستی که برآزنده است. تحمیل چنین رژیمی بر مردم ایران، روز بروز بیشتر روحیه زحمتکشان و نیروی زنده انقلاب را می‌خشکاند و آنرا روز بروز بیشتر در مقابل حملات داخلی و خارجی خلع سلاح کرده و ضربه پذیرتر می‌کند. آری بن بست کنونی چیزی نیست جز وجود ارتجاع سرمایه‌داری حاکم، که کمر به حفظ استبداد و استثمار بسته و مانع گسترش و پیشرفت مبارزات زحمتکشان بر علیه ظلم و ستم و استثمار گشته است. پس راه خارج شدن از بن بست این نیست که در همین دولت موجود رئیس‌جمهور جای حزب را بگیرد و یا بالعکس. تنها يك راه دارد و آن - اینکه زحمتکشان متشکل شوند، رژیم حاکم را سرنگون کنند، و به جای آن دولتی انقلابی متکی بر حاکمیت مردم، و نه حاکمیت سرمایه، بنا کنند. شعار مرکزی این مبارزه باید شعار تشکیل مجلس موسسان انقلابی و دموکراتیک باشد. مجلسی که انقلابی باشد، یعنی حاصل قیام سراسری توده زحمتکش بر علیه ارتجاع حاکم یعنی سرنگونی ارتجاع حاکم باشد و توسط توده‌های انقلابی بنا شود، و نه توسط هیچ دولت سرمایه‌دار. مجلسی که دموکراتیک باشد، یعنی انتخابات آن در يك جو کاملاً آزاد برای کلیه نیروهای سیاسی انقلابی و تحت نظارت شوراهای مردمی خواهد بود. زحمتکشان انجام گیرد. مجلسی که موسسان باشد، یعنی کلیه قوانین گذشته را لغو کند، و از نو قانون گذاری انقلابی را برای تشکیل دولت جدید آغاز کند. تنها چنین مجلسی بیانگر اراده مردم خواهد بود و حاکمیت مردم را متحقق خواهد ساخت.

در اینجا باید به نظرات یکی دیگر از نیروهای سیاسی که خواستار فراندم شده‌است، یعنی مجاهدین توجه کنیم. سر مقاله نشریه مجاهد، تحت عنوان فراندم، ابتدا بن بست کنونی مملکت را تحلیل کرده است و برای خروج از بن بست خواستار فراندم شده است. این تحلیل تماماً بر روی سیاست‌های قشری و تنگ نظران حزب حاکم متمرکز شده و طبیعتاً آنرا عامل اصلی بن بست می‌داند. و از این لحاظ از تحلیل لیبرال‌ها

## راهپیمایی

( مثلا نشریه میزان ) که ریشه بن بست را در عدم هماهنگی رئیس جمهور و حزب می داند قدم بزرگی به جلو برداشته است . ولی با خلاصه کردن سیاست های دولت در سیاست های حزب حاکم . و مسکوت گذاردن نقشی که نهضت آزادی و بی صدر خود در ساختن این رژیم بازی کردند ، و مسکوت گذاردن ضرورت سرنگونی کل رژیم حاکم توسط توده ها راه را برای گرفتن نتایج غلط باز نگذارد . مثلا برای این نتیجه غلط که فرماندم را مانند نشریه میزان اینطور بیان کنیم که " کی برود ؟ حزب یا رئیس جمهور ؟ " چنین رفتاری در واقع مانند همان اولین رفتاری که در مکرراتی خواهد بود ، که سنگ بنای رژیم کنونی را گذاشت : " سلطنت با جمهوری اسلامی ؟ " البته سر مقاله مجاهد موضوع رفتاری را اینطور بیان نکرده است . ولی سر مقاله راه را برای گرفتن یک چنین نتیجه ای باز میگذارد . چرا که همانند رئیس جمهور و نشریه میزان ، خواستار رفتاری می گردند . ولی روشی نمی کنند رفتاری بر سر چه موضوعی باید انجام گردد .

مشکل دیگر سر مقاله مجاهد که در واقع مشکل اصلی آنست . در نحوه ای است که برای برگزاری رفتاری پیشنهاد می کند . مجاهد از " امام " می خواهد که رفتاری را برگزار کند (؟) با آنکه عقل سلیم حکم می کند که چنین چیزی غیر ممکن است . تصور کنیم که " امام " تحت تاثیر فشارهای توده ای به چنین کاری تن در دهد . آیا واقعا رفتاری می که به فرمان " امام " و آقای مهدوی کنی و تحت نظارت سپاه پاسداران صورت گیرد ، می تواند یک رفتاری د مکرراتیک باشد ؟ آیا می توان نام آن رفتاری را مراجعه به " آراء عمومی گذارد ؟ "

همانطور که در بالا گفتیم ، امروز مراجعه به آراء عمومی و اظهار و ابراز اراده مردم یک ضرورت بسیار مهم و ملموس است . ولی وظیفه انقلابیون این نیست که تنها این ضرورت را بیان کنند . آنها باید برای تحقق آن راه حل انقلابی و عملی ارائه دهند . بنابراین بنظر ما موضوع مراجعه به آراء عمومی ، می باید مسئله مرکزی بحران کنونی باشد . " باقی مانده رژیم حاکم یا سقوط رژیم حاکم و استقرار حاکمیت مردم بجای آن " و ثانیاً

شیوه اجرای این مراجعه آراء عمومی نیز نمی تواند بصورت برگزاری رفتاری توسط ارتجاع حاکم باشد . چون چنین چیزی اولاً غیر ممکن است ، و ثانیاً اگر هم تحقق پیدا کند ، بی شک به غیر د مکرراتیک ترین وجهی صورت خواهد گرفت . امروز بیان واقعی اراده مردم تنها می تواند به همان نحوی صورت گیرد که در عاشق سوزای سال ۳۵۷ صورت گرفت . یعنی به صورت تظاهرات . اگر کسی واقعا خواستار مراجعه به آراء عمومی است و این حرف را تنها بخاطر تظاهر و ژست می زند ، باید تمام کسانی را که موافق سقوط رژیم کنونی و استقرار حاکمیت مردم بجای آن هستند ، دعوت به برگزاری یک تظاهرات کند ، و برای برگزاری چنین تظاهراتی قاطعانه مبارزه کند .

پیشنهادی شبیه به این ، البته به شکلی ناقص تر و مبهم تر چندی پیش توسط شیخ علی تهرانی ، در نامه ای که به " امام " نوشته بود مطرح گشته بود . البته پیشنهاد شیخ علی تهرانی ، محدودیت های ویژه خود را داشت . ولی از حق نباید گذشت از پیشنهاد های هم رئیس جمهور و مجاهد پس ، هم عملی تر و قاطعانه تر بود . ولی پیشنهاد او مورد استقبال هیچیک از این نیروها قرار نگرفت . حتی هیچکدام متن کامل نامه او را هم منتشر نکردند . و همین امر نشان می دهد که تا چه حد در ادعای خود که خواستار مراجعه به آراء عمومی هستند جدی هستند .

ولی ملاک را گذشته افراد نمی گیریم . حرف امروز آنها را ملاک قرار می دهیم .

آقای رئیس جمهور اگر شما واقعا به آراء عمومی احترام می گذارید و خواستار مراجعه به آراء عمومی هستید ، پس منتظر چه نشسته اید ؟ آیا منتظر این نشسته اید که دو سوم نمایندگان مجلس طرح رفتاری را تصویب کنند ؟ یک روز را در هفته آینده معین کنید و از همه کسانی که خواستار سقوط ارتجاع حاکم و استقرار حاکمیت مردم به جای آن هستند بخواهید در آن روز به طرف میدان آزادی راه پیمائی کنند . ولی روی سخن ما اساساً بنظر مجاهدین است . برادران مجاهد آیا واقعا در گفته خود که خواستار مراجعه به آراء عمومی هستید صادق هستید ؟ اگر چنین است پس منتظر چه هستید ؟ چرا این کار به " امام "

## سازش دیگر

چند روز پیش روزنامه ها ، از قول آقای حجت الاسلام خامنه ای اعلام کردند که ایران اسرای عراقی را داوطلبانه به جنگ فلسطین می فرستد ! این خبر تعجب انگیز را هرکسی به گونه ای تفسیر کرد . ولی همه تفسیرها نهایتاً به این ختم می شوند که اسرائیل که به فلسطین اعزام می شوند ، بالاخره راه خود را به عراق پیدا خواهند کرد . در واقع هرطور که بخواهید این قضیه را تعبیر کنید ، باین نتیجه اجتناب ناپذیر می رسید که آقایان مکتبی در واقع می خواهند به این بهانه اسرای عراقی را آزاد کنند ! ولی چرا ؟

پاسخ قطعی به این سوال هنوز ممکن نیست ولی با در نظر گرفتن تجربه ای که مبارز مجوسی " نقد امپریالیستی " آقایان داریم و با در نظر گرفتن اوضاع کنونی ، این فکر بی اختیار به مغز انسان راه می یابد که بعد از سازش الجزایر ، سازش دیگری در راه است . و حضرات راه سازش با صدام را هموار می کنند .

این مسئله کاملاً قابل فهم است . برنامه کودتائی که اخیراً به جریان افتاده بدون سازش قبلی با صدام حسین بسیار بعید و احتمالاً بنظر می رسد . چون واضح است که کودتا تا تاثیر بسیار بدی بر روحیه سربازان در جبهه می گذارد . همانطور که در چندین جا شنیده شده که سربازان سلاح را زمین گذاشته اند . اظهار نظر درباره ماهیت و چند و چون " این سازش هنوز ممکن نیست ولی اگر نظر ما صحیح باشد باید گفت که :

۱- این سازش بنظر پیاده کردن کودتا صورت گرفته است و بسیار دیگر حزب جمهوری اسلامی منافع مردم ایران را بطور فجیعی قربانی منافع قشری خود برای حفظ قدرت انحصاری می نماید .

۲- این سازش تنها در چارچوب معاملات بسیار وسیع تری که قرار داد الجزایر ، قرار داد تالیوت ، قرار داد نفت با انگلیس ، رئیس دیگر آن هستند قابل درک است ■

رجوع می دهید ، که خود سمبل سلب حاکمیت مردم و لگدمال کردن آراء عمومی است ( منجمله با حذف کردن مسعود رجوی از انتخابات ریاست جمهوری ، که البته در میان شاهکارهای قشربون نمونه بسیار کوچکی است ) آیا با این کار آراء عمومی را به مسخره نگرفته اید ؟ اگر واقعا خواستار مراجعه به آراء عمومی هستید چرا خود مستقیماً به آراء عمومی مراجعه نمی کنید ؟ چرا برای برگزاری یک تظاهرات مبارزه نمی کنید ؟ تظاهراتی که تمام کسانی که خواستار سقوط رژیم ارتجاعی حاکم هستند ، بتوانند با شرکت در آن اراده خود را بیان کنند . و در شرایط فعلی راه دیگری برای مراجعه به آراء عمومی وجود ندارد ■

## تحلیلی بر...

سرو صدایش جایی بلند نشود . تومی که از این سیاست نتیجه خواهد شد ، بقدری زیاد خواهد بود که با آنچه تاکنون دیده ایم قابل مقایسه نخواهد بود . بنا به آمار رسمی دولت مقدار اسکناس در گردش ، در سال ۵۹ ، نسبت به سال های قبل حدود ۳۰٪ افزایش داشته است . و یکی از عوامل اساسی تورم نیز همان بوده است . از اصراری که آقایان مکتبی برای انحصاری کردن بانک مرکزی نشان می دهند ، که اسسال افزایش اسکناس در گردش نسبت به سال ۵۹ خیلی بیشتر خواهد بود . البته اگر آقایان مکتبی در اجرای سیاست های خود موفق شوند ■

# شیوه پرولتری و شیوه لیبرالی مبارزه

حسین المهی

پس از یورش مجدد روحانیت حاکم به مطبوعات و بستن روزنامه های "انقلاب اسلامی"، "میزان"، "نامه مردم" و چند نشریه دیگر، بار دیگر مساله ضرورت مبارزه علیه سانسور و مبارزه برای آزادی مطبوعات در سطح توده های مطرح گردید. این واکنش مثبت توده ها علیه سانسور مطبوعات نشاندهنده گرایش آزادی خواهانه و دموکراتیک در میان بخش وسیعی از توده ها بود. اعتراضات توده های همزمان با تشدید حملات ارتجاعی و ضد انقلابی هیات حاکم اوج گرفت و تظاهرات خیابانی، همچون اعتراض علیه سانسور و توقیف مطبوعات و استقرار کامل اختناق، جای شیوه های لیبرالی مبارزه را که توسط مهندسان بازرگان برای آزادی و حق انتشار روزنامه میزان انجام داده بود، گرفته است. شیوه توده ها، شیوه های انقلابی و شیوه مبارزه "لیبرالها" شیوه های غیر انقلابی است.

بهررو توقیف اخیر نشریات، اولین اقدام نبود بلکه آخرین قدم در راه سانسور کامل بود. نشریات کارگری آغاز و متعاقب آن گسترش یافت، دادستانی لیست مطبوعات کارگری ممنوع الا انتشار را اعلام می کرد و بی دربی مطبوعات غیر کارگری نیز با کودتا های گوناگون بسته می شدند. اقدام اخیر آخرین قدم در راه اعمال سانسور و اختناق بود، سرکوب آخرین بقایای مطبوعات غیر دولتی بود.

سرکوب حقوق دموکراتیک توده ها توسط هیات حاکم جهت استقرار کامل حقان سیاسی و لذا اعمال حاکمیت خود، لزوم مبارزه علیه این تهاجمات و مبارزه برای کسب ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک را بیش از پیش مطرح کرده است. این تهاجمات بدو تهاجمی به حقوق دموکراتیک توده های زحمتکش، کارگران و زحمتکشان، و به معنای سرکوب آنان و حمله مستقیم به منافع طبقه کارگر است. در دفاع از آزادی مطبوعات، پرولتاریا بیش از دیگران ذینفع است. در دفاع از آزادی مطبوعات، پرولتاریا بیش از

دیگران توانا و قدرتمند است. طبقه کارگر، تنها طبقه ای در جامعه است، که می تواند مبارزه علیه اختناق سانسور و سرکوب حقوق دموکراتیک را به پیش برده و به نتیجه موفقیت آمیز برساند. وی باید در این مبارزه پیشقدم شود زیرا که برای شکل خود به حقوق ابتدایی و خصوصا به آزادی مطبوعات، همچون جزء لازم و ضروری آن، نیاز دارد. آزادی های دموکراتیک دست آورد مبارزه طبقه کارگر بوده است. و در آن جوامعی که شرایط عینی برای استقرار دموکراسی پرولتاریا مهیا بود، به برکت مبارزه پرولتاریا تثبیت گردیده و به برکت تشکیلات و سازمانهایی که پرولتاریا برای دفاع از منافع خود ساخته و به یمن مقاومت وی حفظ شده اند. لذا آزادی های دموکراتیک بدست نمی آیند. مگر از طریق مبارزه ستم دیدگان و در راس آنها طبقه کارگر، چنان یک نیروی حافظ دموکراسی و گسترش آن است.

بنابراین مبارزه برای آزادی مطبوعات بیش از هر چیز مبارزه ایست پرولتری. تا مادامی که پرولتاریا نرسیده باشد که با قاطعانه در دفاع از آزادی مطبوعات آزادی کلیه مطبوعات، کارگری و غیر کارگری، به شیوه خودش یعنی شیوه پرولتری مبارزه بکند، پرولتاریا هیچگونه آگاهی سیاسی کسب نکرده است. احزاب کارگری یا آنان که خود را مدافع منافع طبقه کارگر می دانند، باید پرولتاریا را به ضرورت مبارزه برای آزادی مطبوعات (هرگونه مطبوعاتی) آگاه کرده و وی را در مبارزه رهبری کنند. چراکه طبقه کارگر با استقامت و پایداری و رزمندگی اش آن نیرویی است که ارتجاع پرولتاریا قادر به درهم شکستن آن نیست. تنها تشکلات و سازمان های گسترده و سراسری طبقه کارگر قادر است این مبارزه را به پیروزی نهایی رسانده و آنرا تثبیت کند. این خود مبارزه پرولتری است.

اما شیوه های مبارزه پرولتری کدامند؟ میتینگ و جامع عمومی

کارگران در کارخانه ها، تشکیلات سازمان های رزمنده و شورا های سراسری برای سازماندهی مبارزه میتینگ های کارگری در دفاع از حقوق دموکراتیک، اعتصاب، راهپیمایی، تظاهرات، و مهمتر از همه کنترل کارگری. مثلا یکی از عالی ترین نمونه های مبارزه برای آزادی مطبوعات مبارزات کارگران پترزبورگ روسیه، در سال ۱۹۰۵ است. شورا های کارگران پترزبورگ و در راس آنها شورای کارگران چاپخانه، در مقابل فرمان سانسور تزار، با اعمال کنترل کارگری بر تولید اعلام کردند کلیه نشریات مترقی و انقلابی را چاپ و توزیع خواهند کرد. اینهاست شیوه پرولتری مبارزه که مارکسیست های انقلابی به آن باید اتکاء کرده و آنها را تعالی داده و سازماندهی بکنند. مارکسیست های انقلابی تاکید می کنند که تنها با تکیه بر مبارزه متشکل و سازمان یافته پرولتاریا، می توان مبارزه را به پیروزی رسانید. تنها با سازماندهی طبقه کارگر، مبارزه مستقیم و بسیج توده های می توان پیروزی را به دست آورد.

لیکن شیوه های لیبرالی مبارزه یا به عبارت دیگر شیوه های مبارزه بورژوازی برای دفاع از مطبوعات و آزادی های دموکراتیک، خلاف آن شیوه ای است که مارکسیست های انقلابی، سوسیالیست ها، تبلیغ می کنند. شیوه لیبرالی آن شیوه ای است که مبارزه مستقل توده ها را از جنبش توده ها، از بسیج آنها می ترسند. لذا شیوه شان، شیوه ای است که منفعلانه که محکوم به شکست است. آقای مهندس بازرگان به هنگامی که روزنامه میزان توقیف شد، از توده ها استمداد طلبید. اما برای چه؟ این استمداد برای سرکشیه کردن توده ها بود: جمع آوری پول و ریختن کمک به فلان شماره حساب! آنوقت که بورژوازی "انقلابی" شود، تنها چیزی که میتواند به عنوان شیوه مبارزه پیشنهاد کند تحریم روزنامه های حکومتی است. شیوه ای که بختیار ششماه پیشو جبهه ملی حدود یک ماه

پیش پیشنهاد کردند. این آخرین حرکتی است که از روی استیصال و ناامیدی انجام می گیرد. وی به توده ها ندا می دهد که منفعل بمانید و بطور منفعل مبارزه کنید. این همان پیام گاندهی است. پیام تولستوی که می گفت: در مقابل شیطان مقاومت کنید ولی نه با خشونت. روزنامه های دولتی را نخوانید. عالی است، اما این محکوم به شکست است. هزار بار محکوم به شکست است. سیاستمداران بورژوازی لیبرال از توده ها می ترسند و لذا تعجبی ندارد که چنین شیوه هایی که بطور تاریخی مختص به خودشان است، دنبال بکنند.

اما هنگامی که سازمان ها و گروه های مدافع منافع طبقه کارگر که خود را مارکسیست و لنینیست می نامند، شیوه های لیبرالی مبارزه را پیشنهاد می کنند آنوقت هزار بار و صد ها هزار بار تعجب آور و تاسف آور است. سازمان چریک های فدایی خلق (اقلیت) و "راه کارگر" در اعلامیه هایی که منتشر کردند، هر دو "تحریم انقلابی" روزنامه های دولتی را در پیش پای توده های که در خیابان ها به شیوه پرولتری مبارزه را آغاز کرده بودند، گذاشتند. البته برای خالی نبودن عریضه، لفظ انقلابی را نیز بدان افزودند. لیکن این امر در ماهیت تضیه تغییری نمی دهد: ماهیت لیبرالی آنرا! "راه کارگر" فراتر نیز رفته است و "تحریم انقلابی" را به عنوان تنها راه مبارزه با اختناق اعلام کرده است. این برای کسانی که خود را مارکسیست لنینیست می دانند گناهی ناخوشودنی است. از پیش روشن است که اگر هزار بار صفت انقلابی به "تحریم" افزوده شود باز نتیجه همان است: شکست! این تاکتیک لیبرالی (که این دوستان مارکسیست صفت "انقلابی" را هم به آن دادند) اما صرفا به سیاستمداران بورژوازی "لیبرال" و دو سازمان به اصطلاح مارکسیست - لنینیست و مدعی دفاع از طبقه کارگر یعنی "راه کارگر" و "سازمان چریک های فدایی خلق" ختم نمی شود. سازمان مجاهدین خلق ایران، اولین

# مانور بزرگ بورژوازی

پروین آزاد

حاضرند در خدمت اهداف ارتجاعی حزب جمهوری اسلامی در آیند. مضحك و تراشك است.

روحانیت حاکم که از یکسوی پاسبانان خود را از دست داده و از سوی دیگر هنوز با بنی صدر و مجاهدین تسویه حساب نکرده است، میخواهد با استفاده از فدائیان و حزب توده موضع خود را برای ضربه زدن به آنها و تحکیم و تثبیت اوضاع محکم بکند، از اینرو دست به مانورهای از این قبیل می زند. "حزب" که مدتهاست برای برای از میان برداشتن کلیه مخالفین و تثبیت اوضاع تلاش می کند در هر قدم می کوشد به این هدف خود نزدیکتر بشود. با توسل به قوانین مجلس شورای اسلامی و دیوان عالی دادگستری اش این هدف را میخواهد عینیت ببخشد. وی که از واکنش توده ها مهرباسد در مقابل با آن نیاز به متحدینی دارد. وی می خواهد بعضی را خنثی کرده و بعضی دیگر را به سومبردگی با خود بکشاند. در میان این متحدین چه کسانی بهتر از فدائیان و حزب توده که کما کثرتین چشمداشت حاضرند بهترین خدمت را بکنند. در این مناقصه این دو فعلا برنده شده اند. رژیم جماعت داران آن ها را تقویت خواهد کرد تا در مقابل مخالفین آن و در مقابل خواست های انقلابی توده زحمتکش بایستند.

روحانیت حاکم بنی صدر را نمی تواند تحمل کند. حزب جمهوری اسلامی برای به کف آوردن اقتصاد کشور و انحطاطی نمونه ن تیام عیار آن به کودتا در بانک مرکزی متوسل شده است. روحانیت حاکم برای تثبیت هستی انگل وار خویش "لا یحبه قصاب" را برای تصویب به مجلس شورای اسلامی فرستاده است تا دادگستری را از وگلا، قضاات، دادستانها، حقوقدانهای لیبرال تصفه کرده خود بجای آنها بنشینند. بنی صدر و مجاهدین و هر حرکت مخالفی برای حزب جمهوری اسلامی تحمل ناپذیراند و بهمین سیاق هر مانع دیگری برای وی چنین است. تسخیر "دستگاه قضا" و تسخیر "دستگاه مالی" و سپس تسخیر "دستگاه مجریه" اینهاست برنامه حزب جمهوری اسلامی.

در اجرای چنین برنامه های فدائیان و حزب توده به کمک حزب جمهوری اسلامی آمدند. بخشهای "ایدئولوژیک و عقیدتی"؟ خبر آنچه که در جریان است منافع مادی است. بقه در صفحه ۸

های صدا و سیمای ارتجاع رژیم جماهیدار آرام نمی نشینند. هرگونه سخن از "بحث آزاد" یا ناشی از ساده لوحی است و پاسبانان فریبکاری. عوامفریبان مرتجع حکومتی می خواهند چنین وانمود کنند که عصاره خواستار "بحث با مخالفین هستند. اما بحث با "مخالفین" در عمل معاشقه با موافقین از کار درآمد. حزب جمهوری اسلامی و فضایی حوزه "علمیه" (!) قم نه با مخالفین واقعی بلکه با موافقین بحث می کنند. حزب در جلسات "بحث" نه مخالف بلکه موافقین بی پرستی و غیر اصولی را در برابر خود دید که حاضرند به هر کاری دست بزنند. این امر نمیتوانست برای حزب جمهوری اسلامی خوشایند و دلپذیر نباشد؛ زیرا که بیشترین کمک را به وی در اجرای اهداف ضد انقلابی وی می کنند.

حزب جمهوری اسلامی با ایجاد "فضای باز سیاسی" و برگزاری چنین بخشهای قلابی با کسانی که ادعای مارکسیزم - لنینیسم می کنند لیکن در حقیقت فقط و صرفا اسم آنرا مانند باد در غیب بلخور می نمایند، هدفش اینست که از حزب توده و فدائیان (اکثریت) برای اهداف خود سود بجوید.

حزب جمهوری اسلامی می داند که خودش آنقدر ضعیف شده و مخالفان آنقدر قوی شده اند که به تنهایی قادر به مقابله با موج عظیم مخالفت توده های نخواهد بود. اینست که بر هداق مثال "دشمن دشمن من دوست من است" زمینه رشد و نفوذ استالینیست های فرصت طلب هادار کرملین، و مخالف جنبش انقلابی زحمتکشان را فراهم می آورد تا به کمک آنها شاید بتواند در مقابل مبارزات زحمتکشان روی پای خود بایستد. دولت جمهوری اسلامی نه تنها خود را وارث انحصاری خون شهیدای مسلمان می داند بلکه حال خیال دارد سهامی چند نیز از خون شهیدای فدایی خریداری کند و با تبدیل آن به احسن، انشالله روح خوبی از آن بهره برد. در این میان وضع فدائیان اکثریت که بدون هیچگونه چشمداشتی در حالیکه روزنامه شان ممنوع است

این دیالکتیک تحول را چه کسی می تواند انکار کند؟ منطق دیالکتیک واقعیت اجتماعی حزب جمهوری اسلامی را و دار کرد تابسوی "فضای باز سیاسی" روی آورد. وی را وادار نمود تا بر سر دیالکتیک با حزب توده و فدائیان اکثریت، که در ازان تکه نانی که جلویشان پرتاب شده بود دیالکتیک را با توحیه معاوضه کردند. به "بحث آزاد" و "مناظره" بنشینند.

ممکن است بنظر برسد که این اقدامات رژیم تنها نوعی ظاهر سازی در مقابل افشاگری های گسترده ای که اخیرا در مورد حاکمیت ترور و خفقان در ایران شده است، می باشد و دولت جمهوری اسلامی می خواهد وانمود کند که چنین نیست و خفقانی نیز در کار نیست و بی شک یک جنبه از قضیه همین است. ولی تمام قضیه به اینجا ختم نمی شود.

آنچه که رخ داده است تشدید بحران سیاسی، ضعف حزب جمهوری اسلامی و حاکمیت روحانیت است. خبر این است. هیات حاکم مرتجع به چنین تاکتیکی روی آورده تا متحدین جدیدی تدارک ببیند و ضعف خود را جبران کرده، موضع خود را محکم بکند.

پرسی که پاسخ روشن است اینست که آیا حزب جمهوری اسلامی خواهان "بحث آزاد" شده است؟ "بحث آزاد"؟ در این حقیقت که حزب خواهان هیچگونه و مطلقا هیچگونه بحث آزادی نیست، تردیدی نیست! این دشمنان بغایت مرتجع پرولتاریا و انقلاب راهشان از روی کوچکترین و جزئی ترین مظاهر آزادی سیاسی می گذرد. کلیه سازمانهای سیاسی و کارگری مخالف ممنوع شده و اعضا آنها تحت تعقیب و زیر ضربات چماق و گلوله هستند. دادستانهای ضد انقلاب وقت را برای پیگیری قانونی تلف نمی کنند و جماعت داران شان در حال آماده باش بسر می برند تا به ازای هر یورش یک هدهه جلو خورشت مسجد یا جلوکباب به عنوان پاداش دریافت کنند. در خیابان، منزل، اماکن عمومی و خصوصی، دادگاهها، مدارس، کارخانه ها، مزارع گرفته تا کسب و

سودمداران مکتبی رژیم جمهوری اسلامی به تازگی هواخواه سر سخت "فضای باز سیاسی" شده اند. بدین جهت یک سلسله برنامه "بحث آزاد" حول مسائل "عقیدتی-ایدئولوژیک" برگزار نمودند. آزادی برگزاری میتینگ به مخالف نماهای موافق دادند و در امر پخش نشریات آنها تسهیلات زیادی فراهم کردند. صدا و سیمای رژیم ارتجاع ناگهان همه گونه امکانات برای برگزاری جلسات "بحث آزاد" فراهم کرد. سانسور و قیحانه انگار ناپدید شد. حزب جمهوری اسلامی و روحانیت حاکم چهار نعل برای بحث با "مخالفین" تاختند و چندین جلسه تا کنون برگزار کرده اند.

چه خبر شده که حزب جمهوری اسلامی و بالطبع دولت جمهوری اسلامی، این تشکیلات سرمایه داران اسلامی جماعت دار روسوی "فضای باز سیاسی" آورده است؟ اتفاق عجیبی در حقیقت رخ نداده است. دیالکتیک واقعیت حضرات را مجبور کرده است تا به این تاکتیک روی بیاورند به هنگامی که در اولین بحشت تلویزیونی حضرات بر سر دیالکتیک بحث می نمودند و آنرا رد می کردند، دیالکتیک واقعیت در کار بود. هیات حاکم که روزی به برکت عوامفریبی و نفوذ ایدئولوژیک، از پایه توده های برخوردار بود، اکنون فاقد چنین پایگاهی شده است. اگر روزگاری می توانست با شعارهای عوامفریبانه و با وعده و وعید، با دروغ، با توسل به مذهب با استفاده از ایدئولوژی غیر عقلانی و "قرون وسطائی" توده ها را تحبیب کند، اکنون پس از دو سال نفوذ و تاثیر ایدئولوژی اش در برابر واقعیات بی رنگ شده است. اگر قبلا می توانست با توسل به بسیج های توده ای مخالفین، یعنی بخشی از توده ها را سرکوب بکند، اکنون بنظر می رسد که فاقد چنین قدرت عملی است و در عوض مجبور است به سرکوب آشکارتر و گسترده تر روی بیاورد. اگر روزی چنین تبلیغ میکرد که رژیم ابدی است زیرا که گویا اسلامی است، اکنون چشم انداز قدر قدرتی و ازلی بودنش فرو می ریزد.

## شیوه پرولتری ...

بورژوازی بکشاند ، نتیجه‌ای دیگری نخواهد داشت .

دو سازمان " فدائیان اکثریت " و " پیکار در راه آزادی - طبقه کارگر " هر دو به نوعی (یکی از موضع راست دیگری از موضع ماورا) بر توقیف اخیر مطبوعات صحنه گذاشتند و هرگونه مبارزه‌ای را نفی نمودند . اپورتونیزم " فدائیان اکثریت " و سکتاریزم بیگانه " پیکار " روشن گرداند که ، هر دو و روی یک سکه‌اند . از این دو سازمان که بگذریم ، سازمان‌های دیگر که ضرورت دفاع از آزادی مطبوعات را دریافته‌اند اما شیوه مبارزه پرولتری را با شیوه مبارزه بورژوازی لیبرال معاوضه کرده‌اند ،

سازمان توده‌ای بود که این شیوه مبارزه را بعنوان یک راه حل به‌پای پرسش چگونگی مبارزه علیه اختناق مطرح کرد ، و دیگران بدلیل کم و بیش روشن آنرا پذیرفتند و در بست نیز پذیرفتند . به‌ر رو تزلزل مجاهدین قابل انتقاد است . اما این انتقاد برای " چپ " صدبار بیشتر ضروری است . دنباله روی و اتخاذ شیوه‌های لیبرالی و اشاعه آن در میان پرولتاریا جز اینکه توهمات فرمیستی را دامن بزند و طبقه را از آگاهی به قدرت خویش دور کند و به تاکتیک‌های منفعلانه و خرده -

در واقع توده‌ها را دعوت به انفعال نمود ، به‌رو موضوع " تحریم انقلابی " ( با تحریم فرمیستی مثلا چه تفاوتی دارد الله اعلم ) بطور تاریخی و عملاً غیر انقلابی و تخیلی است ( اگر حداقل را گفته باشیم ) . کافی است تصور کنید که اگر قرار باشد این تحریم کامل شود رادیو و تلویزیون نیز نمی‌توانند مشمول این تاکتیک شوند . خلاصه اینکه این تاکتیک تخیلی خرده بورژوازی به این ختم می‌شود که " توده‌ها چشم‌ها و گوش‌هایشان را ببندید " این همان چیزی است که اعلام می‌کند " اگر دست نداری نخوان " . آیا واقعا سازمان چریک‌های فدایی خلق

درون آن به رسانه‌های جمعی همه و همه ببرد هائی هستند که می‌توانند ، و می‌باید با پیروزی خاتمه پیدا کنند .

چپ ، اگر متحد شود و صفرف خود را منسجم کند ، می‌تواند اکثریت عظیم کارگران ، و دهقانان فقیر را ، به داخل یک مبارزه قاطع علیه حمله‌های که بوروکراسی آغاز کرده است بکشاند .

خیر به سیاست تضییقات اقتصادی بر علیه کارگران و دهقانان فقیر ، کسانی که هیچ مسوولیتی در قبل ضایعات عظیم اقتصادی ، که محصول بدی مدیریت و فساد بوروکراسی است ندارند !

باید مسئله خود سازماندهی دمکراتیک خود را در نظر بگیرند و بررسی کنند . ما ، مبارزین بین الملل چهارم ، با آنکه از اهمیت و خطرات تهدیدی که بر جنبش عظیم کارگری سایه افکنده است آگاهیم ، و نگران آن هستیم ، همراه با توده عظیم کارگران لهستان هیچ دلیلی برای دست کم گرفتن قدرت فوق العاده کارگران لهستان نداریم . جنبش کارگری هنوز در مرحله اعتلاء است ، نبرد برای چهل ساعت کار در هفته ، برای لغو سانسور ، برای دسترسی آزاد " همبستگی " و تمام گرایشهای

## لهستان ...

حزب کمونیست اکنون بر سر دوراهی قرار گرفته است : یا امتیازات مهم دیگری به کارگران بدهد ، یا سازمان دادن یک حمله نظامی بر علیه جنبش کارگری را برنامه ریزی کند . اگر رهبری حزب کمونیست جنگ را برگزیند ، بسیج سراسری تمام کارگران لهستان در سطح ملی امری حیاتی خواهد بود . در این چار چوب است که سرایان این نبرد ، چه کارگر ، چه دهقان و چه دانشجو ،

## چه باید کرد

### به کمک‌های مالی شما نیاز دارد

امروز بیش از هر زمان نیاز به انتشار وسیع یک نشریه انقلابی دسراسر کشور احساس می‌شود . غاصبین تسبیح بدست و چماق دار قدرت ، امروز ، برای حفظ سلطه پوشالی خویش تشدید هر چه بیشتر حملات خود به زحمتکشان ، و افزایش ترور و خفقان در جامعه را تدارک می‌بینند . یعنی همان شرایطی که جامعه را به لبه پرتگاه کشانده است . وظیفه ایستادگی قاطعانه در برابر این حملات و برنامه‌ها ، و مبارزه برای سرنگون کردن این رژیم وظیفه‌ای است که روز به روز مهیم تر می‌شود .

و این تنها از طریق مبارزه متحد و منسجم زحمتکشان امکان پذیر است . چه باید کرد مبارزه قاطعانه در راه ادای سهم خویش به سازماندهی این پیکار را هدف خود قرار داده و مصمم است تا آخرین قطره خون در راه دفاع از حقوق زحمتکشان مبارزه کند .

چه باید کرد نه چون نشریات بورژوازی از کم‌کم‌های بیدریغ سرمایه‌داران و امپریالیزم برخوردار است ، نه چون نشریات احزاب استالینیست از کم‌کم‌های سرشار مسکو و پکن . چه باید کرد تنها بر استقبال و همیاری زحمتکشان ایران متکی است ، و این منبع لایزال است که می‌تواند با استقبال و کمک خود آنرا روز به روز غنی تر ، سرشارتر و نیرومندتر سازد .

کمک‌های مالی خود را از هر طریق که می‌توانید به ما برسانید .

## مانور بزرگ ...

و فراموش نمودن ابتدائی ترین حقوق اولیه طبقه کارگر ، در این شرایط برای این دو سازمان هدیه‌ای به جز خودکشی سیاسی به ارمان نخواهد آورد .

مانور هیات حاکم پیرامون " بحث آزاد " یا معاشقه سیاسی زیر لوای بحث‌های "ایدئولوژیک عقیدتی" با موافقین "خط امام" جهت به اجرا گذاردن برنامه ضد انقلابی و ارتجاعی برای سرکوب و اختناق گسترده تر علیه کارگران و زحمتکشان ، علیه دهقانان و ملیتهای ستمدیده ، علیه زنان و جوانان ، را باید نه در عرصه بحث "ایدئولوژیک - عقیدتی" بلکه در همان پهنه "واقعیت اجتماعی" که حملات به اجرا در می‌آیند پاسخ گفت ، باید علیه بربریت ، وحشیگری سیاستهای ارتجاعی ضد دمکراتیک ، سرکوب ، خفقان ، علیه حاکمیت روحانیت و مبارزه برای حاکمیت مردم و استقرار حکومت کارگران و دهقانان پاسخ گفت .

آنچه که تعیین کننده است منافع مادی است . همچنانکه فدائیان و حزب توده به‌مثابه پیشگامان تجدید نظر طلبی در مارکسیزم و تبدیل آن به ابزاری جهت توجیه سیاستهای ضد انقلابی برایشان مشکل نبود تا در مناظره آنرا تحریف کرده و در طبق معامله با ارتجاع بگذارند ، شاید امتیازی بتوانند بگیرند .

حقیقت اینست که حزب جمهوری اسلامی مانند کلیه احزاب ارتجاعی بورژوازی از احزاب کارگری برای دست یافتن به مقاصد خویش سود می‌جوید . اما اگر حزب توده و فدائیان گمان می‌کنند که حزب جمهوری اسلامی تکه نانهای گنده تر ، مانند پست وزارت جلویشان پرتاب خواهد کرد و "جبهه متحد خلق" تحقق خواهد یافت بهبود و کاملاً بهبود می‌اندیشند . خیانت آشکار آنان به طبقه کارگر و سازشکاری و قبحانه با دولت ارتجاعی

# لهستان - قطعنامه دبیرخانه متحده بین الملل چهارم پیشروی جنبش توده‌ای و ضد حمله بوروکراسی



یادداشت اینپرکور\*

نوشتن قطعنامه زیرین دبیرخانه متحده بین الملل چهارم خاتمه یافته بود که نتایج هشتمین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست لهستان بدست ما رسید. این نتایج حاکی از تقویت شدن جناح کائیا است: تیمسار ژاروزسکی با حفظ سمت وزیر دفاع به مقام نخست وزیری انتخاب شده است. و چند نفر از هواداران "بهدست" با سندیکای "همبستگی" به مقام های قائم مقام وزارت برگزیده شده اند (مخصوصا مذاکسره کنندگان اصلی موافقتنامه گدانسک و راکوفسکی سردبیر هفته نامه پولیتیکا). اینها نشان می دهد که اکثریت در رایس سلسله مراتب بوروکراسی لهستان، نیروی کائیا را در خود برای آغاز فوری زورآزمایی با جنبش توده‌ای کارگران، دانشجویان، و دهقانان سازمان یافته، نمی یابد. فعلا بوروکراسی ترجیح می دهد مدارا کند، وقت بگذراند، امروزه فردا کند، و منتظر فرسوده شدن خسته شدن، و ایجاد تفرقه در میان کارگران باشد تا کارهای اساسی کردن اوضاع را آغاز کند. ولی اینها همه بی هیچ وجه به معنای عقب نشینی نیستند. از طرف بوروکراسی نسبت به پناهورکلی اوضاع، همانطور که در بیانیه آمده، باقی می ماند.

از یک سو جنبش مستقل توده‌ای، به سازماندهی و تحکیم خود ادامه می دهد، و بطور پی در پی به پیروزی های جزئی دست می یابد. مثلا دست آورد های اعتصاب بیلسکو بیلا، برسمیت شناخته شدن حق تشکل دهقانان در یک انجمن مستقل از دولت، و برسمیت شناخته شدن اتحادیه مستقل دانشجویان در عمل، در رایس راستا هستند.

از طرف دیگر حکومت که امکان آنچه را که با یک دست می دهد با دست دیگر پس می گیرد، کماکان...

و کاتوویس را مورد سوال قرار می دهد، و می کوشد اتحادیه "همبستگی" را در چارچوب مبارزه برای درخواست های "صرفا" صنفی، مادی و اقتصادی محدود نگاه دارد. امری که با یک اقتصاد ملی شده با برنامه، مانند اقتصاد لهستان، آشکارا غیر ممکن است. چون در این شرایط هر مسئله اقتصادی مستقیما و خود بخود به یک مسئله سیاسی تبدیل می شود.

در پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کائیا و ژاروزسکی به نشار کردن فحش و ناسزای بیکران به عناصر "ضد سوسیالیست و ضد انقلابی" که ۱۰ میلیون عضو "همبستگی" را "آلت دست خود" قرار داده اند ادامه دادند. و همه اینها علیرغم اینکه تمام رهبران و مشاورینی که این برجسب به آنها زده می شود - مخصوصا کارل مدزیوسکی و نمایندگان او - آری پی در پی بیانیه های مسالمت جویانه صادر می کنند، و مرتب تاکید و تأیید می کنند که به هیچ وجه مخالف اعمال قدرت سیاسی حزب کمونیست و عضویت لهستان در پیمان ورشو نیستند.

افزون بر این کائیا و ژاروزسکی از این لحاظ سخت تحت فشار کرملین هستند، زیرا فشار کسانی که صاف و پوست کنده تمام سازمان "همبستگی" (یعنی ۸۰٪ کارگران لهستان را) همچون "ضد انقلابی" محکوم می کنند. البته ممکن است که آنها هم صلاح بدانند در آینده فوری لحن خود را قدری تغییر دهند، و نتایج کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در این مورد روشنتر خواهند بود. ولی هیچ کس نمی تواند انکار کند که صرف وجود یک سازمان توده‌ای کارگری مستقل از دولت و بوروکراسی سازمانی که قادر به اجرا و اعمال حق اعتصاب است، اساسا و بطور ساختاری با بقاء دیکتاتوری...

این را به خوبی می فهمد و بر همین اساس هم عمل می کند. تردیدها هم مربوط به آهنگ، شکل و زمان "عادی کردن اوضاع" هستند، نه مربوط به ضرورت تصفیه حساب اساسی، یعنی متلاشی کردن "همبستگی"، همچون نماینده آزاد و دموکراتیک طبقه کارگر.

در این رابطه بیانیه های مسالمت جویانه رهبران ملکی "همبستگی"، اینکه آنها می کوشند تمام امکانات مذاکره را مورد استفاده قرار دهند و قدرت جنبش را در اعتصاب های مکرر جزئی هدر ندهند کاملا قابل درک است. ولی باید نکرار کنیم که قدرت گسترش و آینده "همبستگی" تا حد زیادی بستگی به قابلیت آن در حفظ نقش خود به مثابه سخنگوی تمامی طبقه کارگر دارد. هرگونه کوتاهی در همبستگی فعال یا هر بخش از عناصر مبارز یا "مخالفی" که بوروکراسی در مرکز حملات خود قرار دهد، انشعاب های عمیقی در داخل طبقه کارگر، که بخش های مبارز آن حاضر به تسلیم در مقابل تاکتیک های کائیا نیستند بوجود خواهد آورد. هرگونه متمرکز کردن بیش از حد سندیکا، هرگونه عقب نشینی در مورد مسئله دموکراسی درونی سازمان و حقوق پایه ها، نتایج حتی فجیع تری بدنبال خواهند داشت. هفته های آتی نشان خواهند داد تا چه حد میزان مبارزه جویی درخشان توده ها در مقابل مانورهای بوروکراسی و رهبران ملی سندیکایی، تساب خواهند آورد.

اینپرکور

\* اینپرکور - ارگان فرانسوی زبان هیات اجرایی بین الملل چهارم است.

دید آمده است، که وجه مشخصه آن ها عبارتست از برخاست و گسترش سریع و چشمگیر فعالیتات و خود سازماندهی کارگران (از ماه ژوئیه و اوت به این طرف) و پیروزی مهمی که طبقه کارگر از طریق موافقتنامه های سزین، گدانسک و کاتوویس، بدست آورده است. این تغییرات را می توان در چهار نکته خلاصه کرد:

- ۱ - رادیکالیزاسیون طبقه کارگر، خصوصا کارگران جوان و کارگران کارخانه های بزرگ، ادامه دارد. فراخوان "همبستگی" در ۲۴ ژانویه ۱۹۸۱، بسیاری متوقف کردن کار به منظور اجسرای ۵ روز کار در هفته، علیرغم فشارهای بیحد و حساب حکومت و رسانه های جمعی، بطور وسیعی مورد استقبال قرار گرفت. ۸۰٪ کارگران کارخانه های بزرگ به کار نرفتند. کارگران به نقض از موافقتنامه اوت فراتر رفته اند. و مبارزه مستقیمی را برای قانونی کردن "همبستگی روزیانه" آغاز کرده اند. در پستیانی از متحدان دهقان فقیر خود اعتصاب کردند. افزون بر این کارگران اشکال مبارزه خیلی قاطع تری را، مانند اشغال اماکن عمومی، به منظور مبارزه برای عزل مسولین محلی و ناحیه ای حزب و دولت که فاسد و بی صلاحیت تشخیص داده شده اند، آغاز کرده اند. یک وزیر و یک دبیر ناحیه ای سابق حزب جزو این مسولین هستند. در جنوب غربی کشور (ناحیه بیلسکو بیلا) در حوالی جلمیاگورا، به این منظور حتی اعتصاب هم برپا شده است. کارگران، مدیران کارخانه ها را عزل کردند. عاقل العمل مبارزه جویانه کارگران در مقابل تحریکات بوروکراسی مانند امتناع از فراهم کردن امکانات دسترسی به رسانه های جمعی برای سندیکا های آزاد، یا گوش دادن های آن برای سانسور کردن مطبوعات "همبستگی" - آغاز



از اواخر ماه نوامبر ۱۹۸۰ - تاکنون تخففات در اوضاع لهستان



شد هاند ، در لودز و بیالیستک ، کارگران در روز ۲۷ ژانویه کار را برای مدت ۴ ساعت متوقف کردند . مبارزات بسیار قاطعی در ورکلاو صورت گرفته اند و در سزین اعتصاب ها انتشار تمام رسانه های رسمی را متوقف کرده اند .

همه این جنبش ها ناسازگاری خود سازماندهی وسیع کارگران و گرایش آن به سمت خود مدیریت را از یک طرف ، و با کنترل انحصاری بوروکراسی بر قدرت سیاسی را از طرف دیگر ، نشان می دهد . و همینطور آگاه بی روزافزونی را که این ناسازگاری در بخش های وسیع تر و وسیع تری از طبقه کارگر ایجاد می کند ، نشان می دهد . پس جنبش توده های هنوز رو به اوج است . تمام مبارزات مهم کارگری علیه رژیم سازش های جزئی که از برخی از آنان نتیجه شده ، کماکان پیروز می شوند .

۲- در همان زمان رهبری کانیا ، با پشتیبانی کرملین و سایر متحدین بوروکراتش در اروپای شرقی ، یک ضد حمله مشخص را آغاز کرده است . برای اولین بار از زمان موافقتنامه اوت یگان های ارتش در نوی ساز و اوستری کی ، برای اخراج کارگران از ساختمان های اشغال شده ، بر علیه کارگران وارد عمل شده اند . بوروکراسی مانع اجرای برخی از ماده های مهم موافقتنامه اوت ( لغو سانسور ، دسترسی " همبستگی " به رسانه های جمعی ) شده است ، و آنها را با خشونت کنار زده است . برسمیت شناختن " همبستگی " روستایی ، این بیان نیرومند اتحاد کارگران و دهقانان ( مخصوصا در نواحی که دهقانان فقیر اکثریت مطلق هستند ، مانند جنوب غربی لهستان ، در حوالی رزوز) مردود شناخته شده است . دادستان کل تهدید کرده است که کسانی که با نشریاتی که بدون سانسور چاپ می شوند همکاری کنند تحت تعقیب قرار خواهند گرفت . حتی تهدید اعلام حالت فوق العاده مطرح شده است . کرملین دست آورد اصلی کارگران لهستان ، یعنی حق اعتصاب را مورد سوال قرار داده است . با آنکه در این شکی نیست که این عملیات تحریک آمیز بوروکراسی روند رادیکالیزاسیون بخش های

وسعی از سازمان های مستقل کارگری را تسریع می کند ، ولی همه آنها اهداف استراتژیک بلند مدتی را دنبال می کنند که کاملا روشن هستند .

جناح کانیا در بوروکراسی ، با پشتیبانی کامل سلسله مراتب کاتولیک ، و برخی از روشنفکران ورشو از گرایش رفرمیستی نئو-زانک که همچون کارشناسان متخصص " همبستگی " عمل می کنند ، می کوشد با نشان دادن اینکه سندیکاهای آزاد در موقعیتی نیستند که بتوانند برای اعضای خود امتیازات اقتصادی و مادی کسب کنند ، کارگران را دلسرد و سرخورده کنند . بوروکراسی - برای رسیدن به اهداف خود - حتی در اجرای خرابکاری های اقتصادی نیز تردیدی نمی کند .

جناح کانیا می کوشد " همبستگی " را به دو بخش جناح تندرو و جناح میانه رو ، که بر برخی رهبران منطقه ای سندیکای آزاد متکی است ، تقسیم کند . جناح کانیا می کوشد تاکتیک " کلاسیک " " سالامی " ( کالباس ) را اجرا کند . یعنی اول منسزوی کردن رهبران و کارشناسان تندروتر " همبستگی " و از میان برداشتن آنها ، و سپس بعد از آنکه جنبش شروع به فروکش کرد و بخش هایی از آن دلسرد و گیج شدند ، آغاز حمله سراسری به کل جنبش .

۳- یک روند افتراق وسیع در داخل " همبستگی " آغاز شده است . پیدایش این روند مربوط می شود به منطق درونی اوضاع عینی در لهستان ، و ضد حمله ای که بوروکراسی آغاز کرده است . ولی از طرف دیگر محصول اجتناب ناپذیر فقدان روشنی سیاسی و ایدئولوژیک و فقدان اهداف برنامه ای دراز مدت و کوتاه مدت روشن و مشخص شده در سندیکای " همبستگی " ( که در تناقض آشکار با وحدت و روشنی زیاد در مورد درخواست های فوری است ) نیز می باشد .

در میان کادرها و رهبران محلی و ناحیه ای " همبستگی " یک جناح چپ قاطع تر ( رادیکال تر ) پیدا شده است ، در حالی که از سوی دیگر یک جناح دیگر ، که آشکارا خواستار همکاری با بوروکراسی است ، از سندیکا جدا شده است . در بین این دو قطب مواضع متعددی وجود دارد که میان این جریان های مختلف در نوسان

هستند . بهترین نمونه اینها موقعیت لئخ والس است . او علیه محبوبیت و نفوذ عظیمی که بعلت قاطعیت بی نظیری که در تاریخ اوت - سپتامبر از خود نشان داده کسب کرده است ، - و استحقاق آنرا دارد - تحت فشارهای تضاد سلسله مراتب کاتولیک و جناح لیبرال بوروکراسی از یک سو و فشار روزافزون پایه ها ، که روز به روز مبارزه جوتر می شوند ( و نه فقط در گدانسک بلکه در سزین ، بی دوگز ، ورکلاو و نواحی دیگر ) از سوی دیگر شروع به تردید و نوسان کرده است . فقدان اخبار متمرکز و موثق در مورد اوضاع داخلی کارخانه ها و سندیکاهای که در سطح وسیع و در سراسر کشور پخش شود نیز به گسترش این افتراق کمک می کند .

۴- بالاخره برخاست بی نظیر جنبش کارگری ، و اعتماد آن به نیروی خود ، خود سازماندهی خود ، و اراده آن به اعمال دموکراسی کارگری ، بازتاب های عمیقی در داخل حزب کمونیست داشته است . و با در نظر گرفتن ابعاد جنبش ، این امری اجتناب ناپذیر بود . و این تغییر اساسی است که در اوضاع پدید آمده است ، در حالی که جناح های گوناگون بوروکراسی بر اساس تمام شواهد موجود در پی یک هدف واحد ، یعنی حفظ انحصار قدرت سیاسی در دست بوروکراسی هستند ، گرایش های نیرومندی در پایه های حزب کمونیست پیدا شده اند که نه تنها فقط برای تغییر اساسی در سمت گیری سیاسی حزب بلکه برای دموکراتیک کردن حزب نیز پیکار می کنند .

مساله مرکزی مبارزه ایمن گرایش ، نبرد برای تشکیل کنگره فوق العاده حزب است . که پایه های حزب ، علیه دستور العمل های اکید کمیته مرکزی ، انتخابات نمایندگسان خود را برای آن ، به شیوه ای دموکراتیک ، آغاز کرده اند . این کار در شهرهایی مانند لیدز ، پوزنان ، تورون و غیره انجام شده است .

بخش عمده ای از جناح چپ " همبستگی " از همین عناصر مخالف حزب کمونیست تشکیل شده است . این فشار روزافزون پایه های حزب کمونیست بیشک در جهت عمیق کردن بیشتر اختلافات و جداج

بندی در داخل بوروکراسی عمل خواهد کرد . در حقیقت هیچیک از شخصیت های مرکزی ، جناح ها در راس بوروکراسی از خواست های قاطع کارگران مخالفین چپ در حزب کمونیست پشتیبانی نمی کند . بوروکراسی لهستان ، و پیش از او مسکو ، باید بهر قیمت که شده این را تضمین کند ، که کنگره آتی حزب کمونیست ، روند " عادی کردن اوضاع " را در داخل حزب کمونیست نیز آغاز خواهد کرد .



برنامه های بوروکراسی حزب کمونیست ، تحت رهبری کانیا ، که امروز از پشتیبانی سلسله مراتب کاتولیک ، و بخشی از روشنفکران رفرمیست ، و جناحی از " همبستگی " که تحت نفوذ آنست ( و این یک بهم پیوستگی بسیار قوی نیروها است که نباید قابلیت آن را در تحت تاثیر قرار دادن بخش های وسیعی از توده کارگران دست کم گرفت ) نیز برخوردار است ، اساسا بر دو استدلال متکی است . دو استدلالی که بی وقفه در رسانه های جمعی تکرار می شوند ، و در عین حال توسط گرایش های مسالمت جو در داخل جنبش سندیکاهای آزاد نیز مطرح می شوند .

این دو استدلال از این قرارند : ناممکن بودن دادن امتیازات اقتصادی به کارگران و دهقانان بدلیل اوضاع بد اقتصاد لهستان ، ناممکن بودن دادن امتیازات سیاسی نوینی به کارگران - بعد از قانونی شدن " همبستگی " بدون تحریک کردن کرملین به مداخله نظامی و " تهدید حیات دولت لهستان " . به این دلیل است که باید به اعتصاب ها و مبارزات قاطع خاتمه داد و مذاکرات بی پایان و سازش های یکی پس از دیگری را جایگزین آن کرد .

هدف این استدلال اینست که با نشان دادن اینکه بعد از این مبارزات کارگران به هیچ جا نخواهد رسید ، آنها را دلسرد و منسحب کند . آنها گمان می کنند که به این ترتیب دست آورد های اوت ۱۹۸۰ را هم یکی پس از دیگری منحل خواهند کرد .

این استدلالها ، علیه ظاهر " درست و حسابی " آنها



عمیقاً غلط هستند . و به سادگی رد می شوند . این دروغ محض است که شرایط مادی برای بهبود قابل توجه شرایط زندگانی و کار کارگران فراهم نیست . بهترین شاهد این دروغ های ، بیشمارانه که بوروکراسی مرتب می پراکند ، توضیح آنهاست از اینکه چگونه کاهش دادن هفته کار به پنج روز باعث می شود تولید ۱۰٪ پائین بیاید . تحقیقات مشخصی که خود کارگران در چند کارخانه انجام داده اند ، این استدلال را کاملاً رد می کند . این تحقیقات نشان داده اند - حقایق و ارقام نشان می دهند - که کاهش تولیدی را که در اثر کاهش ساعات کار ایجاد می شود می توان به خوبی با از میان برداشتن مضار مدبریت بوروکراتیک اقتصاد جبران کرد . مثلاً با از میان بردن قطع شدن های ناگهانی رسیدن مواد اولیه و انرژی که باعث می شود ماشین های زیادی برای بخش مهمی از هفته کار نکنند ، یا از میان بردن ریخت و پاش ها و اختلاس های بوروکراسی ، که باعث می شود بخش مهمی از محصول کار در مجراهایی که در برنامه برای آن در نظر گرفته شده جریان پیدا نکند ، از بین بردن بی نظمی باور نکردنی ، فقدان تناسب و تعادل در " برنامه ریزی " لهستان که بهتر است آنرا " بی برنامه گی " لهستان خوانند .

اگر بوروکراسی از قبول این حقایق - واضح و بدیهی - خود داری کند ، باید دفاتر حساب و کتاب اقتصاد ملی به روی " همبستگی " و تمام طبقه کارگر باز شوند ! باید کارگران و دهقانان فقیر لهستان کنترل کارگری را در سطح ملی گسترش دهند ! باید " همبستگی " یک برنامه اقتصادی در مقابل برنامه اقتصادی موجود طرح ریزی کند ، و در رسانه های جمعی عرضه کند ، و نشان دهد که فراهم کردن شرایط زندگانی و کار بهتر برای مردم ، بدون کاهش دادن - تولید ، امکان دارد !

اینکه معتدل شدن روزافزون رهبری " همبستگی " ، و کنار گذاشتن تدریجی تمام درخواست های دموکراتیک و تمام درخواست های مربوط به تغییر اساسی در هدایت زندگی اقتصادی کشور ، از طرف آن

اسلحه موثری برای منصرف کردن کرمپین از مداخله نظامی است ، دروغ محض است . این استدلال هم در واقع هیچ اعتباری ندارد مگر آنکه آدم فراموش کند که ما با یک واقعیت عینی روبرو هستیم ، که عبارتست از برخاست توفند مبارزات ۱۰ میلیون کارگر لهستانی ، و هیچ گونه اعتدال و کوتاه آمدن ، حتی اگر حاصل کار یک تاکتیک - شناس بسیار ورزیده و زیرک باشد ، نمی تواند آنها را در راه رسیدن به کنترل کامل بر شرایط زندگانی اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی شان متوقف کند . بهمین دلیل است که انجام شدن یا نشدن مداخله نظامی ، و انتخاب زمان آن به این بستگی دارد که ، بنابه تشخیص بوروکراسی مسکو ، چه نسبتی مابین مزایا و مضار چنین مداخله ای ، از دیدگاه دفاع از امتیازات قشر بوروکرات محافظه کار برقرار باشد . و تشخیص بوروکراسی مسکو در این زمینه شدیداً تحت تاثیر تکامل توازن قوای طبقاتی در لهستان ، اروپای شرقی ، خود روسیه شوروی ، و در سطح جهانی ، خواهد بود .

هر عاملی که وحدت و انسجام پرولتاریای لهستان را تضعیف کند ، حتی اگر هم موفق به از هم پاشاندن گسترش بنیانی فعالیت های آن گردد ، بطور عینی شرایط مداخله نظامی کرمپین را فراهم خواهد ساخت . چون به همان نسبت قیمتی را که کرمپین باید برای چنین مداخله ای بپردازد کاهش خواهد داد . سیاست اعتدال و مسالمت جوئی که رهبران سندیکا در پیش گرفته اند ، حتی اگر خودش باعث تلاشی شدن برخاست تود های در لهستان نشود ، نتیجه ای جز سردرگم کردن و دلسرد کردن بخش مهمی از پرولتاریا نخواهد داشت . حتی اگر بخش دیگری از طبقه کارگر در همان زمان به سیاست های قاطعانه تر و قاطعانه تر روی بیاورند ، فراموش نکنیم که رهبری دو بچک هم دقیقاً یک چنین سیاست مسالمت جویانه ای را در پیش گرفته بود . چیزی که بهیچوجه مانع مداخله نظامی کرمپین نشد .

برعکس هرچه که وحدت ، انسجام و قاطعیت سندیکا های آزاد ، در مجموع افزایش دهد ، تنها کرمپین را قانع خواهد کرد که در صورت وقوع مداخله نظامی ، هرکارخانه ای تبدیل به مرکز مقاومت خواهد شد . با سرب



داغ خیلی کارها می توان کرد . ولی نمی توان ۱۲ میلیون کارگر را - که سرسختانه مقاومت می کنند - مجبور به همکاری با یک رژیم منفور ، و یا کار بیشتر کرد . مگر آنکه کرمپین به ترور وحشتناک گسترده و براه انداختن حمام خون در مقیاسی که در سال ۱۹۵۶ در مجارستان جرئت دست زدن به آنرا در خود نیافت ( از چک سلواکی از سال ۱۹۶۸ به بعد صحبتی نمی کنیم ) دست بزند . در مقابل خطر مداخله نظامی ، یکی از موثرترین حربه ها برای منصرف کردن کرمپین - حتی اگر این حربه به خودی خود ناکافی باشد - دفاع قاطعانه از منافع کارگران و نبرد قاطعانه برای اجرای کامل قرارداد اوت ۱۹۸۰ ، برای اجرای یک برنامه کنترل کارگری در سطح ملی و برای تقویت اتحاد بین کارگران و دهقانان است و همین عامل آخری است که حرکت به سمت حل بحران مواد غذایی را از طریق قانونی کردن " همبستگی روستا " و ایجاد خود " مدبریت دهقانی ممکن می سازد . " خود مدبریت دهقانی امروز به این معنی است که دهقانان کوچک ، در عین حال که از بهره برداری های کوچک خود دفاع میکنند ، شروع به فهمیدن و بهره برداری از مزایای همکاری و هماهنگی داوطلبانه و آزادانه و مالکیت اشتراکی تراکتور و سایر تجهیزات کشاورزی مدرن ، کرد مانده . چون خود مدبریت در سطح یک مزرعه یک هکتاری معنی ندارد . در هر صورت این روش اسلحه بسیار موثرتری از سیاست مسالمت جوئی غیر اصولی است .

باید به این نکته توجه کرد که تا کنون خط مشی کاپتا نتوانسته است گسترش جنبش کارگری را متوقف کند ، یا مانع از پیروزی های آن شود . این بدان معنی است که اعتبار این خط در چشمان بوروکراسی کرمپین سرعت در حال کاهش است ، همانطور که اعتبار عناصر " مصالحه جو در میان همبستگی " .

بر این زمینه نیروهائی که در میان بوروکراسی لهستان و شوروی هوادار سرکوب قاطعانه هستند ( مثلاً جناح اولنوسکی - گرابسکی ، در حزب کمونیست لهستان ) و از این امر آگاهند که شرایط در کشور بطور خود انگیخته در حال تکوین سمت ایجاد قدرت دوگانه است ، بناچار تقویت می شوند .



باید تاکید کرد که امپریالیزم جهانی و سرمایه داری بین المللی موضع خود را در قبال مبارزات اجتماعی و سیاسی که در لهستان در حال انکشاف هستند ، بطرز فاحشی تعبیر داده اند . برای مارکسیست های انقلابی امری بدیهی بود که امپریالیزم از برخاست چشمگیر و بی سابقه خود سازماندهی کارگران لهستان وحشت داشت . مبارزاتی که همانقدر برای نظام سرمایه داری انفجار انگیز بود که برای دیکتاتوری بورکراتیک . نمونه کارگران لهستان همانطور که می تواند سرمشق کارگران اروپای شرقی ، شوروی و چین باشد ، بسهولت الهام بخش کارگران اروپای غربی و هر جای دیگر خواهد بود .

ولی با آنکه امپریالیزم ابتدا سعی می کرد وحشت خود را زیر پوشش اعتراض و ابزار همدردی با کارگران لهستان ، و سوء استفاده از ترس بر حق آنان از مداخله نظامی کرمپین برای دامن زدن به تبلیغات جنون آمیز ضد کمونیست و استتار تشدید سابقه تسلیماتی پنهان کند ، محض اینکه مسئله هفته کار ۵ روزه در مرکز مبارزات در لهستان قرار گرفت اوضاع تغییر کرد . این تغییر موضع تنها به این واقعیت مربوط نمی شود که امروز مبارزه برای کاهش ساعات کار مسئله مرکزی دفاع کارگران از خود در مقابل حمله اقتصادی سرمایه داری و دولت آن و تضییقات اقتصادی رسوا جهان است ( که در اروپای غربی خود را بصورت مبارزه برای ۳۵ ساعت کار در هفته نشان می دهد ) . این تغییر موضع قبل از هر چیز به این مربوط می شود که بوروکراسی لهستان ۲۰ میلیارد دلار به بانکهای غربی بدهکار است . بانکداران صندوق جهانی پول که نگران " مایملک " خود شده اند روز به روز فشار خود را بر بوروکراسی لهستان ، در جهت مجبور کردن آن به اجرای اقدامات لازم برای تولید اجناس " یعنی تحمیل سیاست تضییقات اقتصادی بر طبقه کارگر ، بجای دادن امتیازات جدید اقتصادی ، افزایش می دهند . این موضع در یکی از سرمقاله های اینترناتشنال هیرالد تریبون ( ۱۱-۱۰ ژانویه ۱۹۸۱ ) ، و در یک مقاله که توسط یکی از اقتصاد دانان مهم در لوموند نوشته شده علناً مورد تأیید قرار گرفته است . این مقالات



موعظه "اعتدال و میانه روی" را به رهبری "همبستگی" آغاز کرده اند. درست مثل پاپ، سلسله مراتب کاتولیک در لهستان، جناح کانیا در بوروکراسی و کرمین و مصرانه از رهبران "همبستگی" خواسته اند اهداف "غیر واقع بینانه" مانند اجرای فوری هفته کار پنج روزه را کنار بگذارند. خبرگزاری تاس نیز اظهار نظرهای معتدل رئیس جمهور فرانسه ژیسکار د استن را با تأیید کامل نقل کرده است.

این خود دلیل دیگری است بر ضرورت اینکه طبقه کارگر تمام کشورها و سندیکاها آن - مخصوصاً آنها که تحت کنترل احزاب کمونیست - ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، یوگسلاوی، و سایر کشورها هستند - پشتیبانی کامل و بی قید و شرط خود را از تقاضای های برحق کارگران لهستان و در پشتیبانی از ۴۰ ساعت کار در هفته اعلام نمایند و این خود دلیل دیگری است بر ضرورت اینکه "همبستگی" آلویت را به جلب پشتیبانی و همبستگی این سندیکاها و مبارزین آنها بد و این کار بنوبه خود، طبیعتاً مشکلات کرمین را در سازمان دادن مداخله ضد انقلابی افزون خواهد کرد.

در این زمینه باید توجه داشت که تمام احزاب کمونیست جهان، از حزب کمونیست مجارستان گرفته تا حزب کمونیست کوبا، از حزب کمونیست ایتالیا و فرانسه گرفته تا حزب کمونیست برزیل و مکزیک همه پشتیبانی خالص خود را از خط کانیا ابـراز داشته اند. خطی که از کرمین سرچشمه می‌گیرد و هدف آن اینستکه تمام نیروهای محافظه کار لهستان را برای تلاشی کردن جنبش‌گرایی در یک جبهه متحد کند. تمام احزاب کمونیست بخش مهمی از "همبستگی" را "ضد سوسیالیست" و "ضد انقلابی" ارزیابی می‌کنند. و اینها همه به فراهم شدن زمینه سیاسی مداخله نظامی کرمین کمک می‌کند. بهمین دلیل است که عملیات جسورانه و فراخوان برای جلب همبستگی سندیکائی که تحت نفوذ احزاب کمونیست هستند، چه در دولتهای کارگری و چه کشورهای سرمایه‌داری، با کارگران لهستان وظیفه‌ای مبرم و حیاتی است.



یکی از نقطه ضعف‌های اساسی "همبستگی" و فعالترین مبارزان آن - در شرایطی که دشمنان آنها دقیقاً می‌دانند چه می‌خواهند و بر اساس یک استراتژی دقیق، با دقت و آگاهی تدوین شده بسمت اهداف خود پیش می‌روند - اینستکه مبارزان، کارگران جوانی که به مبارزه روی آورده‌اند، جناح چپ را در میان روشنفکران و رهبران "همبستگی"، و مخالفین چپ در داخل حزب کمونیست، کماکان بطور پراکنده و جدا جدا فعالیت می‌کنند. و یک برنامه عمومی مشترک، و یک درک روشن از روش پیشروی سیاسی برای حفظ و تضمین پشتیبانی اکثریت عظیم کارگران و دهقانان در برخورد - های اجتناب ناپذیری که در پیش است، ندارند.

این نقطه ضعف‌ها چند علت دارند. جوانی جنبش و کوتاهی مدت زمان اعتلا جنبش تاکنون، و این عامل اجازه نداده است که یک رهبری جدید و شناخته شده در سطح ملی، شکل بگیرد. ساختار ناحیه‌ای جنبش و فقدان یک ساختار ملی سندیکائی که بطور دمکراتیک انتخاب شده باشد و بتواند روزه‌های در مقابل ناحیه‌گرازی آن باشد. سردرگمی ایدئولوژیک که مبراک دهها سال روند غیر سیاسی شدن طبقه کارگر در سطح وسیع و تحت تاثیر استالینیزم، و تاثیر عمیق کلیسا است. افزون بر این نقش ارتجاعی که سلسله مراتب قد رتتمند کاتولیک بازی می‌کند همچنان باقی است. سلسله مراتبی که اعتبار زیاد خود را به بنابه تنها نیروی مخالف نیمه قانونی رژیم در عرض ۲۵ سال بدون استالینیزم هاست. افزون بر این باید از سردرگمی که در مورد برنامه در میان کادرهای قاطع تر "همبستگی" و جناح چپ بطور کلی وجود دارد، اسم برد. و بالاخره فقدان ساختار منسجم و متمرکز در سطح ملی، که بطور دمکراتیک انتخاب شده باشد و حد اکثر آنها می‌تواند با اولین کنگره ملی سندیکاهای آزاد ایجاد شود. و در چنین شرایطی است که جنبش باید با حمله به تشکیلات بوروکراسی، که اگر چه منشعب است و روز بروز شک و تردیدش در مورد خطی که باید در پیش بگیرد بیشتر می‌شود ولی از یک شبکه سراسری ملی، با ارتباطات محکم و سریع بهره‌مند است، مقاله کند.

بنظر ما این مشکلات، در مرحله کنونی جنبش هنوز قابل مرتفع کردن هستند. ولی هرچه در اتخاذ حداقل اقدامات ضروری برای رسیدن به اهداف بالا تاخیر شود، همانقدر شانس موفقیت در مرتفع کردن مشکلات کمتر می‌شود.

مهمترین و حداقل اقدامات لازم برای مقابله کردن با حمله‌های تمام نیروهای محافظه کار، مشترکاً و بطور هماهنگ سازمان می‌دهند. عبارتست از:

- ۱- اندیشه مرکزی "همبستگی" یعنی یکی برای همه، همه برای یکی، می‌باید کاملاً و تا به آخر اجرا شود. نه تبعیض، نه سرکوب، نه حذف و استثناء. علیه محروم کردن هر یک از کادرهای "همبستگی" از شغل خود. ۱۰ میلیون کارگر لهستانی اگر متحد باشند می‌توانند با موفقیت در مقابل تاکتیک "سالامی" کانیا ایستادگی کنند. کادرهای "همبستگی" باید بدانند که حملات پیاپی ای که امروز بر علیه ژاک کوزرون، آدام می‌چنیک، و بر علیه عناصر قاطع و مبارزه گدانسک ورشو، سزین، کاتوسی، لودز، تورون، بی‌دوگر و رادم سازمان داده می‌شود، و جوسازی‌ای که بر علیه آنها صورت می‌گیرد چه معنائی دارند، و اگر موفق شوند در واقع حمله سراسری و سازمان داده شده، برای تلاشی کردن جنبش سندیکا های آزاد، آغاز خواهد شد.
- ۲- باید برای تدارک اولین کنگره واقعا دمکراتیک "همبستگی" و در چارچوب آن، یک بحث برنامه‌ای، ایدئولوژیک، و سیاسی را در سطح سراسری باز کرده و با وحدت در عمل تمام نیروهای مبارزه و قاطع و جناح چپ "همبستگی" - منجمله نیروهای مخالف در داخل حزب کمونیست - آنرا پیش برد.

در این بحث که باید زمینهای برای مطرح کردن طرح‌ها و پاسخها برای حل بحران اقتصادی کنونی باشد، جناح چپ، و عناصر قاطع و مبارزو مخالفین چپ در داخل حزب کمونیست باید یک برنامه ملموس کنترل کارگری، خود مدیریت کارگری، و قدرت کارگری را تدوین و مطرح کنند. برنامه‌ای که میلیون‌ها کارگر و دهقان فقیر بتوانند حول آن متشکل شوند. از طرف دیگر باید بحثی را که به نقد در داخل "همبستگی" و در داخل حزب کمونیست در مورد ضرورت ساختن یک حزب انقلابی، یک حزب واقعی پیشتاز که بتواند کارگران

را بست تحقق آمال و خواسته‌های شان رهبری کند، دامن زد و بجلو برد. چون این تنها راهی است که پیشرفت به سوی سوسیالیسم را در لهستان ممکن می‌سازد. و همچنین شرایط افشای تبلیغات دروغین مفتریان کرمین و دست نشاندهگان آنرا که ادعا می‌کنند مبارزین و مدافعین این برنامه "عناصر ضد سوسیالیست" و "ضد انقلابی" هستند، با وجود آنکه که پاپ و سلسله مراتب کاتولیک و بانکداران بین‌المللی از "هواداران" یا لاقول "متحدین وفادار" "سوسیالیسم" شده‌اند، فراهم می‌آورد. و البته همه اینها به ناچار به ضرورت تضمین حق گرایش در داخل سندیکا می‌انجامد.

برای تحقق این اهداف ایجاد یک شبکه سراسری در سطح ملی که بتواند این عناصر اصلی و نکات اساسی بحث ایدئولوژیک و تدوین برنامه را بطور وسیع منتشر کند، قدم بزرگی به جلو خواهد بود. در عرض چند هفته اخیر، چنین روندی از طریق ارگانهای متعدد محلی و منطقه‌ای سندیکاها، در سطح منطقه‌ای به جریان افتاده است. ولی هنوز توده عظیمی از اعضا "همبستگی" از چنین چیزی اطلاع ندارند.

آیا فقط با درهم شکستن انحصار اطلاعات (اطلاعات دروغین و سانسور شده) که در دست کارگران آزادی است و با مطلع کردن مسائل داخلی سندیکای آزاد نیست که می‌توان سد هائی را که در راه دسترسی آنان به رسانه‌های جمعی گذارده شده درهم شکست، همان طور که شبکه کوچک و اجیزک او آر، و نشریه راپوتنیک موج وسیع اعتصاب های ژوئیه - اوت ۱۹۸۰ را تدارک دید. و به گسترش آن یاری رساند. و امروز سندیکاها خیلی قوی تر هستند، تنها می‌باید این عناصر تجدید حیات بحث ایدئولوژیک و روی آوردن توده‌ها به سیاست و مبارزه که امروز تنها در سطح منطقه‌ای در جریان است، در سطح ملی گسترش داد.

۳- بعد از شکستی که حزب کمونیست در نبرد بر سر شبه تعطیل متحصّل شد و تلاش‌هایش برای تفرقه افکنی در صفوف کارگران بجائی نرسید، و در مقابل وحدت و انسجام مستحکم که طبقه کارگر در این نبرد از خود نشان داده است، رهبری بقیه در صفحه ۸

## تحلیلی

( هزینه کدام برنامه های عمرانی؟ )  
 را که در واقع قرار است خرج  
 بوروکراسی دولتی بشود را هم در نظر  
 بگیریم افزایش هزینه خیلی بیش از  
 اینها خواهد بود و تعجبی  
 ندارد چون دولت مکتبی، علیرغم  
 بگیر و ببندها و پاکسازی های  
 بوردهای در ادارات دولتی بوروکراسی  
 دولتی را به اندازه قابل توجهی  
 شاید دو برابر افزایش داده است  
 و در تعقیب کورکورانه منافع قشری  
 خود در کنار هر نهاد دولتی  
 موجود یک نهاد مکتبی هم، تقریباً  
 به همان عریض و طویلی، ایجاد  
 کرده است ( دادگاه های شرع  
 در کنار دادگستری، جهاد سازندگی  
 در کنار وزارت خانه های کشاورزی،  
 راه، نیرو و غیره سپاه پاسداران  
 در کنار ارتش، و... ) تعجبی  
 ندارد، با آنکه دولت بنظیر  
 می رسد در سال شصت هیچ برنامه  
 تولیدی و عمرانی ندارد، کل هزینه  
 های جاری دولت تقریباً ۳۰٪ در  
 مجموع افزایش یافته است ( از  
 ۱۰۷۶۳/۷۰۰ ریال بیست و نه  
 ۲۰۰/۰۰۰ ریال )

اما در مورد برنامه درازمدت  
 اقتصادی، باید گفت که دولت  
 مکتبی شاید اولین دولتی در تاریخ  
 باشد که بودجه دو ماهه و چهارماهه  
 به مجلس برده است! و این امر  
 به خودی خود حکایت از فقدان کامل  
 برنامه ریزی می کند و در واقع  
 نیز دولت هیچ برنامه گسترش صنعتی  
 و ایجاد برای سال شصت  
 ندارد. کل سرمایه گذاری صنعتی  
 نسبت به بودجه سال ۱۳۵۶، تنها  
 ۱۱٪ افزایش نشان می دهد. اگر  
 در نظر بگیرید که ارزش ریال در این  
 مدت به کمتر از نصف سال ۱۳۵۶ -  
 تنزل یافته است ( در اثر تورم )  
 و امسال بار بسیاری از سرمایه  
 گذاری هایی که آن روز بر دوش بخش  
 خصوصی بود، بر دوش دولت میباشد  
 به وضع اسف بار برنامه های صنعتی  
 دولت پی خواهید برد - تازه  
 همین سرمایه گذاری ناچیز هم نه  
 براساس برنامه ریزی، بلکه براساس  
 تخصیص ناسنجیده هزینه ها به  
 بدیرت های شرکت های گوناگون است  
 که برنامه آن کجاست، و چرا  
 مردم از آن اطلاع ندارند. در هر  
 صورت این سرمایه گذاری نه تنها  
 بیانگر هیچ گونه گسترش اقتصادی

نیست، بلکه به معنای راکد شدن  
 بسیاری از واحدهای تولیدی است که  
 هنوز به نحوی به کار خود ادامه  
 میدهند. در واقع هنوز بودجه  
 به مجلس نرفته، واحد عظیم  
 پروژه های فولاد ایران و نیروگاه عظیم  
 برق رامین در اهواز تعطیل شده اند.  
 و این شوخی نیست. امروز بیکاری  
 مثل طاعونی جان زحمتکشایران  
 را تهدید می کند. مدیریت بخش  
 عمده صنایع بر دوش دولت است،  
 و در واقع دولت به تنهایی وظیفه  
 گسترش اقتصادی مملکت را برعهده  
 دارد.

در چنین شرایطی، اگر  
 مسئولین دولت مکتبی، یک  
 احساس مسوولیت نسبت به زحمتکشایران  
 در خود سراغ داشتند در مقدمه  
 لایحه بودجه کارنامه عملکرد و سود و  
 زیان صنایع و اقتصاد ایران را در سال  
 ۵۹ می آوردند، و براساس آن برنامه  
 اقتصادی سال آتی را دقیقاً مطرح  
 می کردند و بعد براساس آن برنامه  
 جزئیات بودجه را می آوردند. ولی  
 چنین نکرده اند. چون اولاً آشکار  
 شدن حساب و کتاب های صنایع  
 به اصطلاح ملی شده فوراً بر ملا  
 خواهد ساخت که بر سر درآمد آن  
 صنایع در واقع همان بلایی می آید که  
 بر سر ۱۰ میلیارد دلار ( یا بیشتر )  
 ذخائر ارزی مان در بانک های  
 آمریکا آمد. و ثانیاً دولت مکتبی  
 بقدری ریخت و پاش دارد، که  
 دیگری چیزی برای برنامه ریزی  
 عمرانی و اقتصادی نمی ماند، و حتی  
 یک کلمه در مورد چنین برنامه های  
 در بودجه نیامده است. و البته  
 وقتی مخارج حاد و مبرمی مانند  
 ۵۰۰ میلیون ریال برای ساختمان  
 زندان، و ۵۰۰ میلیون ریال برای  
 مخارج اختصاصی شخص نخست وزیر  
 ( به اصطلاح بودجه سری که  
 ایشان هر طور صلاح دانستند  
 خرج کنند )، و هزاران قلم دیگر  
 از این قبیل وجود دارند، دیگر  
 چه جایی برای برنامه ریزی اقتصادی  
 وجود دارد.

و بودجه ای که، نه متکی بر یک  
 برنامه گسترش اقتصاد و تولید، بلکه  
 مبتنی بر ایجاد یک قشر وسیع مصرف  
 کننده انگل از محل درآمد نفت،  
 و از طریق تزریق پول نفت در بوروکراسی  
 دولتی باشد بودجه ای بغایت  
 بحران زاست. در چنین شرایطی  
 سرمایه های خصوصی نیز هرچه  
 بیشتر به منجلاب خواهند افتاد،  
 یعنی هرچه بیشتر از فعالیت های

تولیدی به فعالیت های دلالتی،  
 واسطه گری، و تجاری روی خواهند  
 آورد. و کل اقتصاد کشور هرچه  
 بیشتر بیکه اقتصاد مصرفی انگلیسی  
 خواهد شد  
 ۱۰۰ میلیارد تومان کسر بودجه  
 از کجا تامین خواهد شد؟

دیدیم که دولت مکتبی،  
 علیرغم آنکه هیچ برنامه اقتصادی و  
 عمرانی ندارد، هزینه های دولت  
 را، با ریخت و پاش های مکتبی خود  
 به حد قابل توجهی افزایش داده -  
 است. این هزینه ها از کدام محل  
 تامین خواهند شد. در پاسخ به  
 این سوال البته باید در نظر بگیرید  
 که دولت مکتبی خیال دست زدن به  
 سود های کلان سرمایه داران مکتبی  
 را ندارد و بهمین دلیل نمی خواهد  
 بودجه خود را از محل اخذ مالیات  
 تامین کند. کل درآمد مالیاتی  
 دولت در سال شصت، ۵۰ میلیارد  
 تومان پیش بینی شده که بخش عمده  
 آن مالیات غیر مستقیم ( یعنی  
 مالیات از جیب زحمتکشایران است )  
 و بخش کوچکی از آن مالیات از سود  
 سرمایه داران است. حال آنکه اخیراً  
 افشاشده تنهای بخش از بخش های  
 خصوصی در بازار، در سال گذشته  
 ۱۲۰ میلیارد تومان سود داشته  
 است. حتی دولت غربی و امپریالیستی  
 انگلستان نیز از چنین سودی لاقبل  
 ۱۰۰ میلیارد تومان مالیات می گرفت  
 ( مطابق قوانین مالیاتی انگلستان  
 از درآمدهای بالا ۹۰ تا ۹۹٪ -  
 مالیات اخذ می شود )، ولی در مورد  
 دولت مکتبی البته باید گفت که چاقو  
 دسته خودش را نمی برد. این  
 سود های حلال همه ثمره خون  
 شهیدان است، مگر می شود آنرا  
 صرف ریخت و پاش دولتی کرد! جناب  
 آقای رجایی صحبت از ۵۰ میلیارد  
 تومان کسر بودجه می کردند. ولی  
 محاسبه دقیق هزینه ( و درآمدها  
 براساس درآمد کنونی نفت ) نشان  
 داد که کسر بودجه خیلی بیش  
 از اینها باید باشد. ومدتی بعد  
 آقای نبوی خود اقرار کردند که  
 مقدار واقعی کسر بودجه حدود  
 ۱۲۰ میلیارد تومان است. هنگامی که  
 لایحه بودجه به مجلس برده شد،  
 مردم با کمال تعجب متوجه شدند  
 که کسر بودجه ناپدید شده است -  
 از محل افزایش فروش نفت -  
 سخنگوی دولت در مجلس ادعا  
 کرد که با افزایش نفت ( که به  
 معنای افزایش تولید به میزان روزی -  
 ۲/۲ میلیون بشکه خواهد بود )

کسری بودجه برطرف خواهد گشت.  
 حالا از مضار متکی کردن کل  
 بودجه مملکت بر درآمد نفت، که  
 قبلاً بحث آن را کردیم، بگذریم.  
 همه کارشناسان نفتی ایران و جهان  
 می دانند، و بسیاری اعلام کرده اند،  
 که این دروغی بیش نیست. بازار  
 جهانی نفت هم اکنون اشباع است و به  
 هیچوجه ظرفیت جذب چنین افزایشی  
 را نخواهد داشت. ثانیاً مگر  
 امپریالیست های آمریکایی عقلشان  
 کم شده که دوستان قدیمی و مورد  
 اعتمادی را مانند ملک خاندان  
 ( که قرار است تولید نفت عربستان  
 سعودی را به زودی به ۱۴ میلیون  
 بشکه در روز برساند ) رها کنند،  
 و بیایند پترو دلارها را در اختیار  
 تازه کاران نورسیده و بی تجربه ای،  
 مثل آقای نبوی، قرار دهند. این  
 امکان هست که دولت مکتبی با  
 فروش نفت ارزان به اسرائیل و آفریقای  
 جنوبی، تولید نفت خود را قدری  
 بالا ببرد ( و مسلم است که برنامه  
 نیز همین است ) ولی مسلماً افزایش  
 تکافوی کسر بودجه ۱۰۰ میلیارد  
 تومانی را نخواهد کرد. دولت  
 مکتبی برای تامین کسر بودجه  
 در فکر منابع دیگری نیز هست.  
 سال گذشته برای تامین  
 کسر بودجه مقدار زیادی از بانک  
 مرکزی قرض گرفته شد. ولی امسال  
 آن کار با مشکلاتی روبروست  
 و آن تهی شدن روزافزون ذخایر  
 بانک مرکزی است ( و یکی از موارد  
 دعوی حضرات با رئیس کل بانک  
 مرکزی نیز همین است ) - تنها  
 منبع دیگری که باقی می ماند چاپ  
 اسکناس است. یعنی پائین بردن  
 پشتوانه ریال. شهروندان عزیز  
 ما یک روز صبح بیدار می شوند  
 می بینند قدرت خرید هر اسکناس  
 صد تومانی که در جیب شان است،  
 به معادل پنجاه تومان کاهش پیدا  
 کرده است. آن پنجاه تومان دیگر  
 نیز البته نصیب دولت خواهد شد،  
 که با افزایش دادن چاپ اسکناس آن  
 را به وجه نقد تبدیل خواهد کرد.  
 و به این ترتیب دولت، ظاهراً از  
 باد هوا، ولی در واقع از طریق  
 دزدی دسترنج زحمتکشایران، میلیارد -  
 ها تومان پول به چنگ خواهد آورد.  
 از اینجا روشن می شود که  
 چرا حضرات اینقدر اصرار دارند رئیس  
 کل بانک مرکزی را عوض کنند. چون  
 مسئله مرکزی اجرای این چپاول های  
 ضد مردمی اینست که خدای ناکرده  
 بقیه در صفحه ۵

## تحلیلی بر لایحه بودجه

وحید ناصر

از این برنامه دراز مدت و در واقع محصول تدقیق و تکمیل تقریب های آن باشد آنچه در این زمینه مهم است تامین نیروی کار و هزینه های لازم برای وسیع کردن هرچه بیشتر این برنامه هاست. در مورد نیروی کار، در شرایط بیکاری عظیم کنونی، یا کمبودی مواجه نیستیم. در مورد تامین مخارج یک حکومت انقلابی راه های بسیار زیادی برای تامین مخارج از طریق حذف مخارج زائد دولتی وجود دارد. تبدیل ارتش رسمی که به ارتش شورایی خلسیق، یعنی تسلیح عمومی زحمتکشان بجای داشتن یک ارتش رسمی مبتنی بر اطاعت کورکورانه، با یک ضریب مخارج نظامی را بطرز باور نکردنی کاهش میدهد. تشکیل دولت شورایی زحمتکشان و جایگزین کردن آن بجای تشکیلات دولتی کنونی، با یک ضریب مخارج عظیم بوروکراسی مفتخور دولتی را از دوش دولت برخواهد داشت. تجربه تاریخی (تجربه کمون پاریس، و سال های اول دولت انقلابی شوراهای روسیه) ثابت کرده اند، که راه های فوق تنها راه (و البته راه بسیار مؤثری) برای ایجاد دولت ارزان، یعنی دولتی که بار مخارج بسیار عظیم بوروکراسی دولتی و نظامی را بر دوش نکشد می باشد ولی البته سرمایه دار خارج است. چگون هدف اصلی یک دولت سرمایه دار دور کردن توده ها از امور سیاسی و نظامی و تصمیم گیری های مملکتی است. بهمین دلیل، چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه نظامی به یک بوروکراسی مزدور بسیار عظیم نیاز دارد، که بر اساس اطاعت بی چون و چرا و کورکورانه عمل کند.

بودجه دولت مکتبی را، در رابطه با مسائل بالا چگونه می توان ارزیابی کرد؟ در زمینه کم کردن مخارج زائد بوروکراسی دولتی، باید گفت که دولت مکتبی هزینه بوروکراسی دولتی را به اندازه قابل توجهی افزایش داده است. هزینه های جاری بوروکراسی دولتی در بودجه امسال در مقایسه با سال ۱۳۵۶، ۵۰ درصد و در مقایسه با سال گذشته حدود ۳۰٪ افزایش داشته است. ولی این تنها ظاهر امر است. اگر آن بخش گسسته بودجه سری، و هزینه های عمرانی

کشور از یک اقتصاد مصرفی متکی بر صنایع سنگ و سونتاژ و واردات، برای به دست آوردن صرف کننده انگل که از درآمد نفتی می کنند، به یک اقتصاد تولیدی، متکی بر صنایع سنگین، زویرو هستیم، که البته این ها تنها بخشی از مسائل اقتصادی جامعه است که بطور نمونه ذکر کردیم. سیاست اقتصاد ما (که گفتیم بودجه شالوده آن است) باید با کلیه مسائل بالا رود روشمند و راه حلی برای از میان برداشتن تدریجی یکایک مشکلات فوق ارائه دهد. این مقاله جای بحث کارنامه دولت موقت، و دولت مکتبی در این زمینه نیست، هدف ما نیز این نیست که در این جا نشان دهیم که سیاست های هر دو دولت نه تنها کوچکترین قدمی در راه ارائه راه حل اساسی برای مشکلات فوق برنداشته اند، بلکه تنها به تشدید بحران دامن زده است. هدف ما در اینجا بررسی و تحلیل بودجه کابینه مکتبی در مقایسه با مسائل و مشکلات جامعه ما است. بنا بر آنچه گفته شد، واضح است که آنچه در زمینه سیاست اقتصادی به آن نیاز داریم قبل از هر چیز یک برنامه دراز مدت (حد اقل پنجساله) توسعه اقتصادی است. برنامه های متکی بر محاسبه علمی و دقیق درآمد ها، محاسبه علمی و دقیق نیروی کاری که در دسترس است، محاسبه علمی و دقیق کلیه مخارج زائد دولت و حذف فوری آنها، و استفاده کامل و تام از کلیه امکانات (یا نیروی کار انسانی موجود و درآمد ها و امکانات دولت و مملکت) و تقسیم آن در شاخه های گوناگون یک برنامه دراز مدت توسعه اقتصادی و صنعتی مبتنی بر مبهم ترین نیازهای اقتصادی کشور، که در کشور ما در درجه اول عبارتست از بازسازی مناطق جنگ زده و بعد از آن پروژه های عظیم عمرانی (ساختن راه ها، بیمارستان ها، مدارس، و غیره) و صنعتی (قبل از هر چیز تکمیل پروژه های نیمه تمام موجود به ضایعی که واقعاً مورد نیاز جامعه باشند تکمیل پروژه های نیمه تمام و براه انداختن صنایع و گسترش صنایع سنگین، و غیره) بودجه هر سال دولت باید ناشی

گوبلز هستند. گمان می کنند با یک دروغ ساده که "کسر بودجه نداریم" می توانند واقعیت حدود ۱۰۰ میلیارد تومان کسر بودجه را پنهان کنند و سهم تراز آن این مسئله را پنهان کنند که این کسر بودجه عمدتاً از جیب زحمتکشان و "مستضعفان" تامین خواهد شد و صرف مکتب و جماعت خواهد گشت. به این ترتیب حملاتی که بر اساس این لایحه به حقوق و سطح زندگی زحمتکشان صورت خواهد گرفت، حتی در تاریخ دولت مکتبی نیز بی سابقه بوده است. آقایان مکتبی گمان می کنند می توانند مخارج سرسام آوری را که برای باصطلاح "نهاد های انقلابی" (و به احتمال زیاد مخارج حزبی) در نظر گرفته شده، زیر پوشش بودجه سری (!) بودجه اختصاصی (!) و مخارج عمرانی و غیره پنهان کنند. طبیعی است که چنین بودجه ای، در چنین شرایطی جنجال بیجا کند. مخصوصاً با در نظر گرفتن اینکه حضرات مکتبی بقدری رسوا شده اند که خواندن دستشان برای مردم کاری ساده و عادی شده است.

شرایط کنونی ایران به مسئله بودجه اهمیت خاصی می بخشد چون از یکسو با اصطلاح ملی شدن بخش عمده های از صنایع داخلی (و در هر صورت قرار گرفتن این صنایع تحت مدیریت دولتی) در واقع تمام بار گسترش صنعتی و اقتصادی مملکت در سالهای آتی بر دوش دولت است و از سوی دیگر امروز با مسائل بسیار حاد اقتصادی - اجتماعی، از قبیل بیکاری وسیع، مسئله آوارگان جنگی، مسئله بازسازی مناطق جنگ زده، مشکل بحران صنایع (رکود صنایع یا کارزیر ظرفیت)، و مسئله گسترش سطح تولید و بازآوری و باز دهی کار، به طوری که بتوان سطح زندگی کارگران و زحمتکشان را (که تورم و پائین رفتن دستمزدها ضریبات ناگهانی به آن وارد آورده است) بالا برد و لااقل به حد اولیه آن رساند. مسئله گسترش خدمات اجتماعی برای فراهم کردن رفاه اجتماعی زحمتکشان و دو مسئله بنیادی انقلاب، یعنی مسئله بحران کشاورزی و گسترش روستایی و مسئله گسترش زیربنای اقتصادی - صنعتی کشور، و تحول صنایع و اقتصاد

در چند هفته اخیر لایحه بودجه کابینه مکتبی رجائی - نبوی بعد از مسئله موافقتنامه الجزایر، بحث انگیز ترین، یعنی جنجال انگیز ترین مسئله روز بوده است. بسا در نظر گرفتن وخامت کنونی اوضاع اقتصادی مملکت طبیعی است که هر مسئله ای که بنحوی با مسئله اوضاع اقتصادی سروکار داشته باشد فوراً در مرکز توجه قرار بگیرد. و بودجه امسال دولت مهمترین و تعیین کننده ترین عامل تحول اوضاع اقتصادی کشور در امسال و سال آینده خواهد بود. و اینکه بحث بر سر لایحه بودجه در سراسر مملکت باز شده است امری است بسیار مثبت که باید مورد استقبال قرار گیرد. مخصوصاً که بودجه تنظیم شده از طرف کابینه مکتبی، بودجه ای واقعاً مکتبی است. یعنی صرفاً در جهت منافع مکتب است و هیچ ربطی به منافع اقتصادی مملکت، نیازها و منافع زحمتکشان ایران ندارد. و اگر اجرا شود فلاکت اقتصادی، و بار بدختر زحمتکشان ایران را صد چندان خواهد کرد. در شرایطی فلاکت آمیزی که نیاز به برنامه ریزی اقتصادی میم ترین مسئله مملکت است، و اگر اقدامات عاجل و فوری در جهت سرو سامان دادن به اوضاع اقتصادی انجام نگیرد فجایعی بی سابقه انتظار زحمتکشان را می کشد و می بیند. نگرانی به خاک سیاه نشاند. خرابی شد. تصویب و اجرای چنین لایحه ای یک جنایت و رسوائی عظیمی است که با در نظر گرفتن عواقب آن به هیچوجه دست کمی از رسوائی های ضد امپریالیستی "حضرات نخواهد داشت."

ولی نکته ای که بحث لایحه بودجه سال شصت را برای زحمتکشان بسیار مهم و ضروری ساخته است، اینست که آقایان مکتبی، مطابق معمول به پنهان کردن و لاپوشانی ماهیت واقعی لایحه خود متوسل شده اند و برای مخفی کردن جوانب ناخوش آیند آن به حربه همیشگی خود، یعنی "دروغ شاخدار" توسل جسته اند. معروف است که گوبلز گفته بود، دروغ هرچه بزرگتر باشد مردم بهتر باورش می کنند. آقایان مکتبی تا بحال نشان دادند که واقعاً فرزندان خلف